



مبلغ بهائے

در محضر آیت الله آقای آقا شیخ محمد خالصی زاده

تالیف: عبدالحسین آیتے

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahatismiran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی (بهائیت در ایران www.bahatismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahatismiran@bahatismiran.com

bahatismiran@gmail.com

info@bahatismiran.com

bahatism1@yahoo.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مبلغ بهائی در محضر

آیت الله آقای آقا شیخ محمد خالصی زاده

نویسنده:

عبدالحسین آیتی

مبلغ بهائی

بیست سال قبل چند نفر از شیادان بهائی در صدد اغواء بعضی از افسران ارشد ارتش بودند افسران هشیار گول آن‌ها را نخورده و آنان را برای مذاکره به محضر آیت‌الله عظمی آقای آقا شیخ محمد خالصی در تهران دعوت نمودند و قرار گذاشتند اگر آقای آیه الله مجاب شدند تصدیق بهائیان بنمایند و اگر آنان مجاب شدند توبه و تبری نمایند و مسلمان بشوند و در نتیجه مذاکره نور حق هویدا و ظاهر گردید. گمراهی و ظلمت و خرافات و ضلالت بهائیان بر طرف و نابود شد این مذاکره در تهران و سایر شهرستان‌ها و در خارجه مکرر به طبع رسید مناسبت تشریف فرمائی آیه‌الله عظمی آقای خالصی به یزد تکرار طبع و نشر می‌شود. در مطبعه گل‌بهار یزد به زیور طبع رسید سنه ۱۳۶۶ [صفحه ۲]

مقدمه طبع کتاب در یزد

تشریف فرمائی آقای آیه الله عظمی آقای آقا شیخ محمد خالصی در یزد یکی از نعمات الهی است که از ادای شکرانه آن عاجز هستیم. با اینکه علماء فاضل و دانشمند در یزد وجود دارند متأسفانه در نتیجه فشارهای ضد دین در بیست سال اخیر در ایران همه مرعوب گشته و گوشه‌نشینی اختیار نمودند و میدان عمل برای دشمنان دین اسلام در یزد بلامعارض پیدا شد مسیحیان و زردشتیان و یهودیان و ماتریالیست‌ها هر یک به نوبه خود تبلیغات گوناگون بر ضد دیانت اسلام شروع نمودند و از احدی جواب و ردی نشنیدند. بهائیان که طبیعت یهود را دارند و از هر حادثه‌ای می‌خواهند برخلاف دین مبین اسلام استفاده کنند زمینه‌ی مساعدی دیدند به اغواء مردمان ساده لوح که از هر گونه معلومات عاری و از دنیا بی‌خبرند سعی بلیغی کردند، تصور کردند که می‌توانند به واسطه عدم معاراضی عده کثیری را از این ساده‌لوحان اغوا و گول بزنند حال بدین منوال بود، که لطف و منة الهی شامل اهالی یزد شد و آقای آیه الله خالصی قهرا یا اختیاراً به این شهرستان وارد و اهل ادیان مختلفه را دعوت به دین مبین اسلام نمودند و بر منبر در مصلی و مسجد ملاسماعیل که از بزرگترین مراکز دینی می‌باشند برحقانیت دین اسلام و بطلان سائر ادیان از طریق برهان حسی و وجدان و علوم جدید و مکتشفات حدسیه و بدیهیات اولیه و فطرت انسانی استدلال نمودند و برای احدی عذر و بهانه‌ای باقی نگذاشتند اگر کسی بعد از استماع فرمایشان ایشان به دین اسلام نگرود و از هر دینی غیر از او تبری نجوید فقط محض عناد و لجاج بود در این صحبت [صفحه ۳] به شیاطین بهائیان عطف عنان نمودند و خرافات آنها را چنان آشکار کردند که هر ذیشعوری از آن بیزار شد و بعد آن‌ها را برای مذاکره در هر جایی که اختیار نمایند دعوت نمودند و لکن احدی اجابت نکرد و نتیجه آن شد تمام اشخاص مشوش فهمیدند که به جز شیادی و طراری و تمسک به خرافات و پیروی از خرافی‌ها و مخالفت با حس و وجدان و تمام علوم و مکتشفات بهائیان چیز دیگری ندارند و معلوم گشت که دین الهی به اسلام منحصر و ماعدای آن محض ضلالت و گمراهی است و مصلحت و سعادت بشر تأمین نمی‌گردد مگر به تطبیق دین اسلام و محال است که عالم با مکتشفات سریعه و استخدام و تسخیر بعضی قوای اداره شود مگر به عمل به تعالیم حقه اسلامی و قوانین موضوعه و دیانات سابقه بشر را به نیستی و نابودی سوق می‌دهند و چون بهائیان اجابت دعوت نمودند ما شروع کردیم به چاپ کتاب مناظره‌ائی که در بیست سال پیش و در محضر ایشان در تهران شده است که اهالی یزد بیشتر به حقایق پی ببرند و خرافات را از دور سازند. تفصیل این مناظره این است که مرحوم سرتیپ لطفعلی خان با چند نفر از افسران ارتش نزد آقای آیه الله عظمی آقا شیخ محمد خالصی آمدند و چند نفر دیگری را معرفی نمودند که این‌ها مبلغ بهائی می‌باشند و ما کنیم که این‌ها می‌خواهیم معلوم کنیم که این‌ها چه می‌گویند و قرار گذاشتیم که مذاکره نوشته شود و طبع و نشر گردد. ابتدا مبلغین بهائیان از نوشتن امتناع نمودند مرحوم سرتیپ نمودند مرحوم سرتیپ لطفعلی خان و آقای غلامحسین خان شهباز اظهار نمودند که قرار بر مکاتبه بود مبلغین را ملزم نمودند که تن

به مکاتبه در دهند بالنتیجه از طرف بهائیان عبدالله تحقیقی و از طرف مسلمانان آقایان علی اکبر اعلم و شیخ حسین لنکرانی و شیخ حسین افصح المتکلمین لنگرودی شروع به نوشتن مذاکرات نمودند که عینا نقل و از چاپ سیم این مذاکرات که در کرمانشاه به طبع رسیده منتشر می کنیم عقلا و خوانندگان بخوانند و قضاوت کنند. عبدالحسین حائری [صفحه ۴] مقدمه به قلم فاضل دانشمند معظم آقای آقا شیخ حسین لنکرانی طهرانی مدیر مکرّم جریده شریفه اتحاد اسلام دام فضله.

برادرها

(بسم الله الرحمن الرحيم) ما طرفدار وحدت کلمه و اتفایم و همیشه برای ایجاد و تعمیم این منظور سعی و مجاهدت کرده و می کنیم. دول استعمار برای اجرای نقشه های ظالمانه خود القاء اختلاف کلمه و نفاق و دوئیت را بهترین وسیله می دانند و خوب هم فهمیده اند چنانکه گفته اند (فرق تسد) جدائی بینداز آقائی کن، به همین نظر است که در هر جا به رنگی و هر نقشه به شکلی اسباب چینی کرده و از هیچ چیز هم فروگذار نمی نمایند این ها همیشه سعی می کنند که جنگ داخلی ایجاد کنند، نقشه های اساسی آن ها قضیه ی شیعه و سنی بوده که بحمدالله در اثر توجه مسلمین تقریبا مرتفع شده است ولی بعد از این همه خانه خرابی ها و در هر یک از بلاد و ممالک اسلامی هم مناسب وضعیات آنجا یک چیزی ایجاد می کنند. مثلا در هند به عنوان هندو و مسلمان و عنوان اسمعیلی و اخیرا عنوان قادیانی و در ایران به عنوان حیدری و نعمتی، شیخی و متشرع و عنوان بابی و بهائی و امثال این ها القاء اختلاف و ایجاد بغضاء و نفاق می کنند. این ها تدابیری است که به عنوان دین برای نیل به مقاصد استعماری خود اجرا می نمایند و دسائسی که به عناوین ملی، وطنی، سیاسی و امثال این ها اجرا شده و می شود فعلا - از موضوع بحث ما خارج و انشاءالله در آتیه تعقیب خواهیم کرد و راستی خجالت آور [صفحه ۵] است که در قرن بیستم، عصر علم و اکتشافات یکدسته از مردمانی که بیانات یک نفر مبلغ مبرز آن ها ترهانی است که ذیلا می خوانید بتوانند در این دوره (آن هم در میان یک ملتی که بزرگان عالم خواهی نخواهی در مقابل حقایق دینی آن ها تعظیم و فلاسفه قرن بیستم به فهمیدن فلسفه ی دستورات عالیّه دیانت آن ها افتخار می کنند) موفق به اظهار این گونه مهملات - و مزخرفات و دعوت به این گونه اوهام و خرافات شوند. ما برای اینکه بفهمانیم آن عبارات مسلسلی که با لحن مخصوص از ماشین های تدلیس این شیطین اجتماعی و یا آلات سیاسی اجانب برای مشوش کردن فکر مردمان بی اطلاع خارج و در کمال عجله ردیف کرده و تحویل مردم می دهند وقتی که به کاغذ آمده و تنظیم می شود چه حرف های بی معنی و ترکیبات خنده آوری است و مطلب از چه قرار است عین مذاکراتی را که خود متکلم و عده ی کثیری از حضار آن را امضاء کرده اند بدون تصرف به معرض افکار عمومی می گذاریم. (تا بدانند مؤمن و گبر و یهود) (کاندرین صندوق جز لعنت نبود) بخوانید و بخندید. بخوانید و گریه کنید، بخوانید و عبرت بگیرید و اعتراف کنید که بشر چقدر می تواند مهممل بگوید و آنهایی که مسخر این مسخره ها می شوند چقدر بیچاره و بدبخت هستند. این ها عنوان عدم آزادی را بهانه ی مظلومیت خود قرار داده و در مقابل مردمان ساده قیافه حق به جانب به خود گرفته (نه نه من غریبم) درمی آورند. ولی خوشبختانه این مجلس که در کمال آزادی شروع و با نهایت اخلاق خاتمه یافت این عذر مجعول را هم از دست آقایان گرفت. معمول آقایان این است که همین که کار به جای باریک می رسد یک دعوائی راه می اندازند که مطلب از بین برود ولی بحمدالله در اثر توجه مردم دیگر موفق به این تدبیر نمی شوند چنانکه ملاحظه می کنید و انشاءالله آتیه هم در سایه متانت و بردباری [صفحه ۶] که ملت شعار خود قرار داده اند راه استفاده از هیاهوی جاهلان به این ها و امثال این ها مسدود است. مقام منیع نابغه اسلام و شرق آیه الله العظمی آقای شیخ محمد خالصی دامت برکاته اجل و اوقات ذی قیمت ایشان اهم از این است که صرف این گونه امور بی اهمیت و مباحثه با این گونه از مردم و مواجهه با این مهملات شود ولی متأسفانه گاهی اضطرار و تنگی قیافه و وظیفه شناسی سایرین اشخاص

بزرگ را مجبور می کند که این گونه زحمات را هم شخصا عهده دار شوند. آقای خالصی نظر به اینکه اهمیتی نمی دادند راضی به نشر آن نمی شدند ولی ما بنا به مصلحتی اقدام به نشر آن کردیم. ای کاش ملل شرقی خصوصا امت اسلام بالاخص ملت ایران متوجه مصلحت شده به این مرگ تدریجی خاتمه داده و بیش از این فدای دسائس اجانب و بازیچهی دست متمدنین (!) آدم خوار نشوند. (اتحاد الاسلام)

خطابهی بلیغ خالصی

که در پایان همان مجلس به منبر رفته و ایراد فرموده اند خاتمه می یابد. در اول اظهارات مربوطه به هر یک از آقایان اسم صاحب آن نوشته شده است. مجلس تحقیق و یافتن حق از آنجایی که گفتگو و مباحثه در میان مردم برای پیدا کردن طریق حق و ادیان [صفحه ۷] مختلفه خیلی شیوع دارد یک عده از آقایان که عبارتند از آقای لطفعلی آقای سرتیپ و آقای میرزا محمد علی (مجتهد طهرانی) و آقای میرزا عبدالله خان تحقیقی و آقای غلامحسین خان سلمانی و آقای ماشاءالله خان خیاط در محضر حضرت آقای آیه الله خالصی حاضر شدند. آقای آقا شیخ حسین لنگرانی و آقای مکرم السلطان و آقای آقا شیخ محمد حسین افصح المتکلمین واعظ لنگرودی و آقای آقا سید محمد کشمیری و آقای آقا سید مهدی واعظ ملایری خراسانی و آقای میرزا کوچک عطار طهرانی نیز حضور داشتند و تدریجا افراد دیگری (به مناسبت اینکه منتهی به شب یکشنبه که موقع درس عمومی است) گردیده حضور یافتند. میرزا عبدالله خان تحقیقی طرف صحبت و مذاکره با آقای خالصی بود مذاکره ی بین طرفین شروع گردید مقدمتا از طرف آقای خالصی اظهار گردید که شرط اساسی تحقیق این است که ذهن انسان از هر گونه تعصب و تقلید خالی بوده بدون هیچ شائبه ی شروع به مذاکره شود و بنا بر گفته ی حکیمی « در مقام یافتن حق. ذهن و گوش انسان باید به منزله ی زمین منبت بی غل و غش باشد که بذر حقیقت به ثمره سعادت و حقانیت منتج و منتهی گردد. » آقای عبدالله خان - شش کتاب است در عالم یکی زند و پا زند که متمسکین آن آن ها را من جانب الله و از گفته ی زردشت می دانند همین طور عده ای به اسم کلیمی کتابی دارند به اسم تورات و نسبت آن را به موسی داده و من جانب الله می دانند کتابی (که) عیسوی ها معتقدند موسوم به انجیل و از جانب خدا می دانند و معتقد به عیسی هستند و در ظل آن کتاب خود را ناجی می شمارند و همین طور جمعی هستند که معتقدند به قرآن و این کتاب را از جانب خدا می دانند و نسبت به محمد می دهند و در سایه آن خود را رستگار و ناجی می دانند . کتابی است به اسم اقدس که می گویند حضرت بهاء الله گفته عده ی زیادی از تمام ملل در جمیع دنیا به او سجده می کنند و می پرستند آیات [صفحه ۸] آن دلالت دارد که از جانب خدا است دلایل زیادی هم دارند که این کتاب من عندالله است و براهین (عقلیه و منطقیه) هم براو دلالت دارد. عقلا - مطلقا عرض می کنم که مشروحه ی آسمانی که عرض کردم بالتمامه من جانب الله است یا بعضی از آن ها من جانب الله است و بعضی نیست. آقای خالصی - در مقدمه عرض کردیم وقتی که شخص در صدد تحقیق حق است باید ابتداء فرض کند که هیچ ندیده و هیچ نشنیده کانه تازه به دنیا آمده و در مقام تحقیق بر آمده است سؤال آقا با آن مقدمه مطابقت ندارد کانه فراموش فرمودند زیرا که سؤال از کتب من عندالله متوقف برمسائلی است که هنوز ثابت نشده و ما بدوا مشغول تحقیق آن هستیم و آن این است که آیا خدائی هست یا نیست و اگر باشد دارای چه اوصافی است و بعد از آن باید تحقیق کرد که آیا لازم است آن خدا کسی از جانب خود بفرستد و پیغمبر لازم است یا نیست و اگر عقلا ثابت شد که فرستادن پیغمبر بر خدا لازم است آن وقت در مرحله ی سیم ثابت کرد که کدام یک از آن ها پیغمبر است و هر گاه نبوت یک پیغمبری ثابت شد در مرتبه ی چهارم کتاب او را باید ثابت کرد از اینجا معلوم شد که سؤال آقا در مرتبه ی چهارم است اگر سائل عقیده به خدائی ندارد یا قائل به اوصاف خدا نیست یا معتقد به وجود پیغمبر نباشد این سؤال موضوعی ندارد و اگر به وجود خدا قائل و به اوصاف او معتقد است و به لزوم ارسال رسول هم عقیده دارند استدعا دارم بیان بفرمائید که آیا خدائی هست

و صفاتش چیست آیا پیغمبری لازم دارد یا نه تا در مرتبه چهارم تحقیق کنم که آن پیغمبر کیست و کتاب حق کدام است در این جواب معذرت می‌خواهم اعتراض به نظر رسیده با کمال توقیر اظهار می‌دارم که قرار ما در ابتداء امر بر لغو تعصب است که مانع از تحقیق حق می‌باشد حضرت سائل به زودی این نکته را فراموش کردند زیرا که کتاب اقدس را با کمال تجلیل ذکر کردند و این مسئله را نسبت به سایر کتب [صفحه ۹] مراعات نکردند. تمنا دارم در مسئله آتیه این مسئله را در نظر داشته باشند تا بدون تعصب بتوانیم داخل تحقیق شویم. « عبدالله خان - سؤال به عکس می‌کنم اظهاری که در کتاب اقدس شد در نهایت بی‌طرفی نظر به زمینه اولیه برای تحقیق حق بود در این صورت به قانون منطق و صحبت جائز است. (۱) آقای خالصی غرض بنده ایراد بر حضرت سائل نبود غرض من رعایت بی‌طرفی و الغاء تعصب است عبارت سؤال حاکی است که بی‌طرفی نبود اگر حضرت سائل می‌فرمایند با کمال بی‌طرفی بود با کمال خوشحالی قبول می‌کنم هر چند عبارتشان مساعد نیست و خواهشمندم که در آتیه تعصب لغو شود دو سه کلمه ماند در سؤالشان و آن (سؤال به عکس است و در قانون منطق جایز است) با اینکه من اول مدرس علم منطق در شرق هستم و منطق جدید و قدیم را تدریس می‌کنم و تألیفاتی دارم معذرت می‌خواهم که معنای این عبارت را نفهمیدم زیرا در کتب منطق جدید و قدیم همچو عبارت نیست عکس نقیض و عکس مستوی و رد السئوال در کتاب منطقی قدیمه هست اما به این مسئله و مطلب ما ارتباط ندارد علی‌ای حال حضرت سائل به ذیل جواب من نظر کردند هنوز از صدر جواب من فرمایشاتی نمودند مستدعیم این نزاع‌های لاطائل را دور انداخته و از اصل جوابی که عرض کردم جواب بدهند. (عبدالله خان - اولاً در عرایض بنده در جملات قبل به هیچ وجه تباین با اصل زمینه و اظهار ندارد سؤال به عکس هم از نظر خود آقا جائز است و این هیچ مربوط تعصب ندارد زیرا که کاملاً بی‌طرفی را منظور می‌کنم و سیاق ظاهری عرایض من دال بر این است که به هیچ وجه سائله تعصب در او مترتب نخواهد بود و این منطقی که منظور نظر شده است یعنی صحبت صحیح که سیاق او در نزد اهل صحبت و محاوره ثابت و محقق باشد و چون مقصود بنده تحری حقیقت است آنچه را که [صفحه ۱۰] ادیان در عالم بشر وجود دارد و دین می‌گویند و عده‌ی هر یک در ظل آن دین متمسک و معتقدند در این صورت اظهار کتاب اقدس کردن با جملات مذکوره قبل و با زمینه اولیه که طرح شده است به هیچ وجه تباین و تخالف نخواهد داشت. آقای خالصی - از لغو تعصب که از آقای سائل ظاهر شد کمال تشکر دارم خوب است به حرف‌های خالی از معنی خودمان را مشغول نکنیم تکرار می‌کنم عرایض خود را می‌گویم جواب از سؤال بدهید و مجدداً تکرار سؤال می‌کنم - فرمودید کدام یک از کتب پنج‌گانه (که حضرت عالی شش فرمودید) کدام یک برحق است فرع سه مطلب اول است اعتراف به خدا قائل شدن به صفات او معتقد شدن به لزوم ارسال رسل آیا در این سه مطلب اعتقاد دارید یا نه اگر معتقد نبودید چرا سؤال از مرتبه چهارم نمودید اگر معتقد هستید به چه نحو اعتقاد دارید مستدعی هستم بدون اشتغال به حرف‌های غیر مفید این سؤال را جواب بفرمائید. عبدالله خان - اولاً معتقد به وحدانیت حضرت الوهیت و به حکم عقل لزوم مربی برای کافه بشر از نقه نظر وجود مطلق و فضل منبسط قائم ولی صحبت من نظریه تحری حقیقت در محضر آقا برای تعدد انبیاء است که تمام آن‌ها که قبلاً تذکر و معروض شد همان مقام مربی را دارا خواهند بود من جمیع آثار و صفات یا اینکه بعض من دون بعضاً، آقای خالصی - مستدعی هستم از حضرت سائل بعد از این عباراتی واضح‌تر بفرمایند که هر کس آن‌ها را بفهمد و به هیچ وجه نوع غموض و ابهام نداشته باشد حضرت سائل معترف به وحدانیت الهی جل و علا هستند بنده هم معترفم در بین سؤال فرمودند که مربی دارای صفات الهی است کلاً یا من بعض الجهات در اینجا ناچارم به مناسبت همین عبارت از حضرت سائل سؤال کنم که معنای وحدانیت چیست و آیا معتقد شدن به وحدانیت نافی شرک است یا نه و آیا غیر از ذات حق جل و علا که [صفحه ۱۱] احاطه‌ی تام و تمام به تمام موجودات خود دارد الهی هست یا نه و آن صفاتی که فرمودند مربی دارد یا ندارد مراد چیست؟ (عبدالله خان - به حتی الامکان اطاعت

می‌شود- اگر نباشد مربی نخواهد زیرا که در عرض بشر است معنای وحدانیت یعنی هستی که قائم به نفس باشند و آن اختصاص به نفس الوهیت است نظر به اظهار و جوابی که در جمله قبل مبانیی ندارد مطلقا و ابدًا. آن صفاتی که باید مربی داشته باشد مستجمع جمیع صفات کمالیه‌ی الهیه باید باشد به حکم عقل اگر نباشد مربی نخواهد بود و در عرض خلق. آقای خالصی- بنده جواب فرمایشات آقا را می‌دهم و قطع دارم از آن‌ها در این محل جواب ندارند لهذا مهلت می‌دهم هر قدر که می‌خواهند برای آوردن جواب به اختیار خودشان است فرمودند بوحدانیت معتقد هستند یعنی خدا واحد است باز فرمودند معنای وحدانیت هستی که قائم به نفس خود می‌باشد و باز فرمودند مربی باید مستجمع جمیع صفات کمالیه‌ی الهیه باشد این حرف از غرائب حرف‌هایی که در عالم می‌شنوم و تازه دارم می‌شنوم تصور می‌کنم قبل از این اگر به طور نقل شنیده باشم که کسی همچو حرفی زده باور نمی‌کردم انسان چگونه در این اشتباهات واقع می‌شود البته این حرف بر کمال بی‌مطالعه‌گی ابتناء دارد حقیقتا حیرانم راستی نمی‌توانم باور کنم کسی این حرف را زده باشد خیلی غریب است بشر این قدر هم دور می‌شود از حرف منتظم بشر این قدر می‌تواند تناقض صریح در یک مجلس بگوید سبحان الله این بی‌فکری چیست طول دادم به عرض خود خیلی معذرت از سائل می‌خواهم اما حق دارم میل دارم همیشه برادران خود و سایر افراد بشر با فکر و مشعر و عقل باشند میل ندارم که یکی از افراد همچو حرفی در همچو مجلسی بگوید حیف است بشر این طور حرف بزند خود مطلب را عرض می‌کنم و از حضرت سائل معذرت می‌خواهم متأثر شدم و الا اینطور جسارت نمی‌کردم مطلب می‌گویم و معذرت می‌خواهم و از [صفحه ۱۲] خداوند متعال که من و حضرت سائل معتقد هستیم توفیق خود و سائل را مسئلت می‌نمایم. آقای عزیزم فرمودید که خدا یکی است باز فرمودید جمیع صفات کمالیه او در مربی هست به بینیم صفات الهی چیست. خدا واحد است پس مربی هم باید واحد بشود وقتی که هر یک واحد شدند دوئیت و وحدت جمع می‌شود و یک وقت و یک شخص اگر به دوئیت قائلید نافی وحدت است و بالعکس این چه فرمایشاتی بود از حضرت عالی. از جمله‌ی صفات الهی قدیم است قدیم یعنی قبل از هر چیز اگر این صفت هم در مربی باشد کدام یک اولند آیا خدا است یا مربی؟ از جمله صفات کمالیه الهی سرمدی است یعنی قبل از هر چیز و بعد از هر چیز و همیشه هست اگر این صفت در شخص دیگر باشد کدام یک سرمدیت دارند آیا او یا مربی؟ از جمله صفات کمالیه الهیه خالق است آیا اگر این صفات از مربی باشد بگو بینیم آقای سائل کدام یک خالقند و کدام یک مخلوق این چه تناقض است هر دو خالق هم هستند یا یکی خالق دیگری یا هر یک هم خالق هم مخلوق یا هیچ خالق در بین نیست الله کدام است مربی کدام است؟ از جمله صفات کمالیه الهی محیط است یعنی به تمام موجودات و مخلوقات خود احاطه دارد پس هر چیزی که غیر از الله باشد محاط است و الله محیط است هر گاه این صفت در مربی باشد لازم می‌آید که مربی هم محیط و محاط باشد و الله هم محیط و هم محاط باشد و این عین تناقض است (این تناقض از کجا است؟) [صفحه ۱۳] از جمله صفات کمالیه الهی رازق است اگر این صفت در مربی باشد خدا هم رازق است هم مرزوق و مربی هم رازق است و هم مرزوق. از جمله صفات کمالیه‌ی الهی قیوم است یعنی خدا بر هر موجودی تسلط و تدبیر دارد اگر این صفت در مربی باشد پس مربی هم قیود و مقام علیه می‌شود و خدا هم قیوم و هم مقام علیه می‌شود. از جمله صفات کمالیه‌ی الهی باقی است اگر این صفت در مربی باشد پس باید مر بی هم باقی باشد و هم خدا. خلاصه صفات کمالیه الهی که لا (تعد و لا احصی) اگر بخواهیم ذکر بکنیم این مجلس گنجایش آن را ندارد باید مختصرا اکتفا بکنیم و عرض می‌کنم اگر قائل بشویم که صفات کمالیه الهی در مخلط دیگری می‌شود آن مخلوق خالق می‌شود زیرا که خالق از جمله صفات الهی است و خدا واحد نمی‌شود زیرا که واحد از جمله صفات اوست و در مربی موجود است بر حسب فرض این ادعا گذشته از اینکه این ادعا نفی توحید می‌کند به ذات خود متناقض است و امتیاز اله را باطل می‌نماید علاوه بر این اله و خالق را مثل مالوه و مخلوق می‌کند گذشته‌ی از این این خلاف واقع است زیرا که ما می‌بینیم از جمله‌ی صفات الهی

لا یتغیر است و مشاهده کردیم برای العین مربی را هم هر که فرض کنیم حمل بود بچه بود بزرگ شد بالاخره مرد و از این دار منتقل شد و این تغییر محسوس است. پس مربی هر که باید فاقد آن صفت کمالیه است به این مختصر خاتمه می‌دهم جواب خود را و از حضرت سائل معذرت می‌خواهم خدا گواه است این تأثیری که از من مشاهده است مبنی بر تعصب نیست فقط از نقطه‌ی نظر حب بشر و میل مفرطی که در سعادت و نجات تمام برادرهای خود دارم و اگر حضرت سائل تحقیقی در این مسئله دارند بفرمایند که بنده مستفیض شوم و اگر به مناسبت طول مجلس [صفحه ۱۴] میل دارند که بعدها جواب بدهند باز بنده در خدمتشان هستم هر وقت که تعیین می‌فرمایند. و از خدا مسئلت می‌نمایم که من و ایشان در نتیجه این تحقیق به راه سعادت و هدایت برسیم؛ عبدالله خان - در این جمله قبل که فرمودید جواب این مطالب را بدهم تا صبح وقت دارم و حاضر جواب هر یک را با ادله (عقلیه) که منجر به بدیهیات گردد جواب بگویم. آقای خالصی - خیلی تشکر دارم بنده هم وقت دارم. سؤال اول می‌گویم خالق کیست خدا است یا مربی؟ (کاتب که آقای مکرم السلطان است برای عذری برخاستند بروند زیرا که کار داشتند ولی منصرف شدند و ماندند). (آقای میرزا محمد علی [مجتهد طهرانی] برای رفتن به مسجد استجازه برای حرکت فرمودند ولی تصمیمی اتخاذ نشد) (حسین لنگرانی تقاضای حضار را اجابت و مشغول تحریر است) عبدالله خان - به نظری خدا است به نظر مربی!!! آقای خالصی - به آن نظری که خدا خالق است مربی مخلوق آن است یا نه؟ و به آن نظری که مربی خالق است خدا مخلوق آن است یا نه؟ و کدام نظر کامل تر است آن نظر که نسبت به خالقیت خدا است یا آن نظری که نسبت به خالقیت مربی است؟ و آیا از یک نقطه نظر صفت خالقیت ممکن است هم برای خدا بشود و هم برای مربی یا ممکن نیست؟ عبدالله خان - ۱- از حیث عالم جسمانی مخلوق است ولی من حیث مظهریت واحد است زیرا که مظهر بدون مظهر تحقق نیابد و شمس بدون پرتو متصور نگردد زیرا مستلزم عالم شمس پرتو است و لازمه مظهر و لازمه آن چرا که در مظهر است [صفحه ۱۵] به حکم عقل باید بنماید در مظهر جامع باشد زیرا که این دو اصل مسلم بدهاتش به حکم عقل بدیهی و واضح است! ۲- این جواب را در زمینه و عرایض قبل که حضورتان معروض گردید با التمامه دارا است چنانچه اعتراض دارید در مطرح قبلیه به قانون منطق و عقل برهان مطرح کنید! ۳- در قبل معروض شد که خدا مقصود همان مظهر که معروض شد و معروض هم شد که مظهر مظهری که می‌گویم باید جامع جمیع جهات مظهریت باشد تا اطلاق مظهر به قانون صحبت و عقل در او تحقق یابد بنابراین تا مظهر گفتم مظهر می‌خواهند تا مظهر اظهار شد ایجاد می‌کند لزوم مظهری را لذا به حکم عقل مظهر مقدم است بر مظهر چنانچه شمس تا وجودش تحقق نیابد پرتو نیفکند لذا نفس پرتو عین شمس است و عین شمس نفس پرتو است و این مسئله از بدیهیات (عقلی) است ۴- این جواب در قسمت قبل کاملاً معروض شد! آقای خالصی - فرمایشات سرکار عالی را کاملاً اصفا کردم ناچارم یک کلمه‌ی را متذکر شوم که قبلاً هم عرض کردم و آن این است غرض از این مجلس پیدا کردن حقیقت است نه عناد و لجاج حالا من و حضرت عالی برای معنی متفقییم خوب است الفاظ ساده و واضح مطرح بشود عرض کردم الفاظ معما و مبهم دور بیندازیم که بهتر به فهم غرض عبارت پردازی نیست از تمام جواب حضرت عالی با اینکه خیلی دقت کردم هیچ چیزی نفهمیدم حالا - ناچارم سؤال‌های فوق را به عبارت واضحتر تکرار کنم و مستدعیم سرکار عالی هم به عبارت واضحتر و عوام فهم جواب بدهید بلکه حقیقت را پیدا کنیم از عبارات سابقه یعنی [عقلاً و منطقاً]، [از بدیهیات اولیه]، و [جواب قبلاً داده شده است]، و امثال این‌ها خودداری بفرمائید صریح و واضح بعد از هر سؤال جواب بفرمائید من و شما معتقدیم که خدا خالق [صفحه ۱۶] است آیا مربی؟ مخلوق است یا نه به لا و نعم جواب بفرمائید. عبدالله خان - من حیث مخلوقیت در عرض بشر است من حیث خالقیت در قسمت مظهریت خالق است زیرا که خالقیت صفت مظهر است بنابراین مظهر هم باید دارا باشد اگر غیر از این باشد مظهر و مظهر من جمیع الجهات معنی ندارد. آقای خالصی - معلوم می‌شود که حضرت عالی از تصریح به عقیده خودداری

می‌کنی می‌خواهم بفهمم کرازا عرض کردم عبارت واضح بفرمائید حضرت عالی خودداری می‌کنید همیشه از جواب ساده به الفاظ زیاد می‌پردازید عرض کردم نفهمیدم باز عین فرمایشاتتان را تکرار می‌فرمائید حالا ناچارم بگویم چرا نفهمیدم و مدلل بسازم که خوب فهمیدم ولی حرف معنی نداشته زیرا می‌فرمائید مظهر باید دارای جمیع صفات مظهر باشد این عین مدعا است من می‌گویم مظهر نیست که دارای صفات باشد هر چه هست مخلوق آن است به چه دلیل می‌گوئید مظهر است که احکام مظهر را بر او بار می‌کنید گذشته از این مظهریت معنی ندارد چون تناقض لازم می‌آید زیرا که آنچه اسمش را مظهر می‌گذارید می‌باید هم خالق هم مخلوق باشد پس مظهریت در کار نیست چون تناقض باطل است من منکر مظهر هستم.

خواهش دارم اثبات کنید چگونه ممکن است مظهر هم خالق و هم مخلوق باشد باز تکرار می‌کنم ساده بفرمائید مربی مخلوق است یا نه؟ عقیده تا واضح نشود ممکن نیست اعتقاد بدان پیدا شود. عبدالله خان - ۱ - عرایضات قبل بنده دال بر این است آنچه را که معروض شده بر خلاف این اظهار است آنچه را که بنده عرض کردم در نهایت سادگی و وضوح است نسبت به توجه جواب خودم زیرا که جملات اجازه می‌دهد برای توضیح این سمت راه دیگر مسدود است چنانچه راهی در نظر مبارک باشد ساده‌تر از این تعبیر بفرمائید که من بعد نعم البدل را اتخاذ کنم جواب این قسمت در قبل مشروحا [صفحه ۱۷] معروض شد او این سه جمله تناقضش در برابر فکر بنده بدیهی و مبرهن است و توضیح بنده به همین مدعی بوده است اگر مظهر نباشد من جمیع اسماء و صفات کمالیه که در مظهر باید ثابت و محقق باشد بنابراین محقق است زیرا که آن چیزی را که عالم تناقض است مستلزم ذاتی علم خلق است پس بدین جهت مربی باید جامع جمیع صفات کمالات باشد که مقام تربیت را نسبت به عالم خلق دارا باشد این جواب در قسمت قبل کاملاً - با دلائل (عقلیه) ثابت شد تناقضش در صورتی است که مقام مظهریت در او ثابت نباشد و ما با ادله عقلیه (ثابت) کردیم که مربی و یا مظهري که موضوع بحث ما بود باید دارای جمیع صفات مظهریت باشد از قبل عرض شد که در قسمت بشریت و هیكل عنصری مخلوق است و مثل عامه بشر است ولی من حیث مظهریت مستجمع جمیع صفات کمالیه مظهر باید باشد و الا - او مربی حقیقی نخواهد بود و در عرض بشر است جواب این مطلب در قسمت قبل و ما قبل قبل کاملاً با ادله عقلیه معروض شد با آن دلائلی که در قسمت قبل مشروحا معروض گردید مراجعه فرمائید تا مطلب مبرهن و مشهود آید بیان این قسمت در قبل با ادله عقلیه مکرر در مکرر کاملاً معروض گردید چنانچه باز هم میل مبارک باشد ولو اینکه صد سال در این موضوع باشد بنده هم در نهایت روح ریحان و ادب خواهم معروض داشت. (بنده افصح لنگرودی شروع به تحریر نمودم) آقای خالصی - باز تکرار می‌کنم که فرمایشات حضرت عالی خیلی موروث تعجب و حیرت است عرض می‌کنم مطلب حضرت عالی معلوم نیست و جواب ساده بدهید به مقصد نائل نمی‌شوم هر چه سؤال می‌کنم از حضرت عالی می‌فرمائید جوابش قبلاً با ادله عقلیه داده شده است فراموش نفرمائید که این مجلس اول مجلس ما است قبلی نداشته در این مجلس هم هیچ جوابی از هیچ سئوالی ندادید هر چه هست [صفحه ۱۸] الفاظ بوده معنی نداشته یا من نفهمیدم من و شما بیانی کردیم که حقیقت را بجوئیم و بیابیم من هر چه ساده می‌گویم شما الفاظ می‌گوئید تعجب در این است که هیچ یک از این مسائل را جواب ندادید و می‌فرمائید اگر صد سال و سؤال هم باشد جواب می‌دهم ولی من سؤال‌های زیادی کردم کدام یک از این‌ها را جواب داده‌اید که دوباره سؤال می‌کنم خواهش دارم ساده بفرمائید می‌گویم مظهر نیست و مربی مخلوق است یا نه؟ جواب این دو سؤال را ساده و واضح بفرمائید. (عبدالله خان - عرایضات قبل خودم را حکم قرار می‌دهم به علاوه از مطالعه کنندگان محترم تقاضا می‌نمایم از نقطه نظر بی‌طرفی ثالث در صحت و سقم اظهار فوق بنده گردند آنچه را که عرض کردم به چه دلیل غیر معلوم است اگر غیر معلوم است پس آنچه را که غیر معلوم است کدام است مستدعی معلوم را معین فرمائید آنچه را که بنده عرض کردم متضمن برهان بود تعجب از این دارم که

مطالب برهانی بنده را چطور ملتفت نشدید دلیل بر اثبات مدعای من مکاتبه است که در ذیل سؤال و جواب معروض گردید و کاتب سؤال و جواب شاهدی است ناطق آنچه را که عرض کردم موقوف به زمینه قبل است که مکاتبه آن در حضور شخص کاتب دلالت می کند بر صدق قول بنده معنی که مقصود شخص سائل و مسئول است ناگزیرم که در قالب الفاظ افراغ کنم تا معنی مبرهن آید پس آنچه که الفاظ گفته شد مقصود معنی است اگر راه دیگر غیر از این راهی که بنده عرض کردم در نظر مبارک باشد بیان بفرمائید تا سبب تنبه بنده گردد این عین مقصود و منظور نظر بنده است و آنچه را که تاکنون عرض کردم مبنی بر این پایه است جواب این مسئله در قبل مکرر در مکرر معروض شد در این صورت تکرار سؤال از نقطه نظر ادب گمان نمی کنم مورد داشته باشد آنچه را که عرض کردم به چه دلیل جواب نیست اگر جواب است صد سؤال دیگر هم که بنده متذکر شدم بعون الله تعالی عرض [صفحه ۱۹] خواهم کرد آنچه را که بنده جواب عرض کردم برهانا جواب جمیع سئوالات حضرت بندگان عالی است و تعجب از این است که دو ساعت تمام بلکه بیشتر در حضور یک عده آنچه را که عرض شد جواب سئوالات حضرت مستطاب بندگان عالی بوده است و جواب این مسئله مکرر در مکرر در قبل کاملا معروض گردید جواب این مسئله مکرر از قبل برهانا مکرر در مکرر معروض گردید لذا این سؤال مورد ندارد. آقای خالصی - جواب قبلا هیچ ندادید اگر داده باشید محذور ندارد که دوباره بفرمائید می گویم فرمودید مظهر دارای صفات خدا است گفتیم یکی از صفات خدا خالق است مظهر هم دارای این صفات باشد بنا بر فرمایش شما پس مظهر خالق است لازم می آید که خدا مخلوق باشد چون هر چیزی غیر از خالق مخلوق است پس خدا مخلوق مظهر است مظهر هم مخلوق خدا است حالا من نمی دانم مظهر کیست اگر میرزا حسینعلی طهرانی نوری باشد پس او خالق خدا است قبل از او خدا نبوده آن وقت حیرت می کنم که میرزا حسینعلی را که خلقت کرده چون خدا است میرزا حسینعلی هم مخلوق خدا است چون خدا خالق آن است پس قبل از خدا میرزا حسینعلی نبوده لازم می آید از این فرمایشان حضرت عالی نه خدا هست نه میرزا حسینعلی در صورتی که به خدا معتقدیم چنانچه فرمودید و میرزا حسینعلی را خیلی دیده اند علی ای حال بنا بر حرف شما خدا هم مخلوق است و هم خالق میرزا حسینعلی هم خالق است و هم مخلوق این یکی از چندین سئوالاتی است که از شما کرده ام خواهش دارم قبلا نفرمائید فعلا جواب بدهید ما عناد نداریم مطلب دارید بفرمائید والا بحق اعتراف کنید خدا همگی را توفیق دهد و هدایت فرماید. عبدالله خان - چندین جواب در مقابل سئوالات قبل با بینه و برهان عقلی که مکاتبه شده است برهان است بر صدق قول و جواب های بنده در این صورت این [صفحه ۲۰] چه بی حرمتی و بی لطفی است زیرا که بداهت جواب های قبل بنده در حضور آقایان که تشریف فرما هستند و استماع کردن شاهدی است ناطق مکرر در مکرر معروض داشتیم جواب سئوالات حضرت مستطاب بندگان عالی بود مع ذلک این قسمت را معروض می دارم تا ثابت و مدلل و محکم بدارد جواب های قبل بنده را و حال در این صورت پس از چندین دادن جواب که متضمن بینه و برهان عقلی بود باز هم حاضریم که آنچه را که سؤال بفرمائید از نقطه نظر اخلاق با بینه و برهان عقلی معروض دارم اگر نباشد مظهر نخواهد بود زیرا که مظهر در قبل کاملا تعریف شد که مستجمع جمیع کمالات مظهر بحکم عقل باید باشد تا اطلاق مظهریت در هیکل او صادق آید والا مظهر نخواهد بود چنانچه در قبل دلایل منطقیه در این موضوع مشرحا بیان گردید و حال هم چون موضوع معقول است ناچاریم در قالب مثال افراغ کنیم تا مطلب مبرهن و مشروح آید و آن این است که این شمس ظاهری که پرتوش عالم وجود را احاطه کرده است شناساس او از پرتو او است و پرتو مسلما از شمس است زیرا که شمس بدون پرتو تحقق نیابد و پرتو بدون شمس مسلم نگردد بنابراین پرتو شمس بداهتا عین شمس است و شمس عین پرتو است در این صورت پرتو و شمس حکم واحد دارند و این مثل است برای مثلی که از قبل مطرح ما بود چون این مطلب توضیح داده شد و مسلم گردید پس مظهر شناخته می شود از آثار مظهر چنانچه پرتو شناخته شد از شمس بنابراین دلایل بدیهیه

ثابته پس مظهر عین مظهر است و مظهر عین مظهر است جواب این مسئله کاملا با بینه و برهان کاملا معروض گردید و این جواب در طی چندین جواب قبل که در همین موضوع واحد معروض و بیان گردید در این صورت تمنی می‌نمایم که این چندین جوابی که با بینه و برهان در این موضوع واحد بیان گردید آیا کافی خواهد یا باز محتاج به جواب اندر جواب است بنده حرفی ندارم که چندین جواب دیگر هم در همین موضوع واحد [صفحه ۲۱] معروض دارم ممکن است دیگر از نقطه نظر ادب سؤال می‌نمایم مورد دارد یا خیر بدیهی است ربطی به موضوع قبل ما ندارد این جواب در قبل با بینه و برهان ثابت و محقق شد به هیچ ربطی به این سؤال دارد و مطلب ما همان است که از قبل مفصلا مشروحا بیان گردید در این صورت این سؤال با آن دلایل قبل به کلی مباین و مخالف است پس معلوم می‌شود که این همه تعریفی که در باب مظهر شد سمع مبارک حضرت مستطاب آقا به هیچ وجه عطف توجه و بذل مرحمت نسبت به عرایض این بنده مصروف نگردیده است اولاً زمینه تحقیق با لحن مطلق بود و ابداء خصوصیتی را در بین نداشته و در این صورت این سؤال به کلی از موضوع بحث ما خارج است جواب این مسئله عرایضاتی که در قبل اظهار و بیان شد کاملا مشمول و متضمن است در این صورت صحبتی که موضوع بحث ما نیست و ابداء سابقه نداریم سؤال می‌کنم که این اظهار با عدم سابقه از روی چه منطقی است و جواب این مسئله به طریق تکرار در قبل معروض گردید لذا تعجب می‌دارم که سئوالی که چندین مرتبه رد شده است که به هیچ وجه موضوع بحث ما نیست و زمینه اولیه ما که روی کاغذ آمده است شاهدهی است ناطق و برهانی است قاطع این تناقض فرمایشات حضرت بندگان جسارتا عرض می‌کنم و اجازه می‌طلبم لطفا و فضلا سمع مبارک حضرت بندگان آقا گویا با زمینه اولیه ما که این سه ساعت و نیم صحبت مبنی و متکی بر آن زمینه است به کلی مباینت و مخالفت دارد بنابراین تقاضا می‌کنم اگر زمینه اولیه ما ناقص بوده است آنچه را که تاکنون در مدت این سه ساعت و نیم صحبت شده است واضح است که ناقص است در این صورت اگر در رشته کمال صحبت می‌داشتیم با این زمینه ناقص مخالفت دارد و این مسئله به هیچ وجه ربطی به زمینه اولیه ما ندارد زیرا که ما در مطلق صحبت می‌کنیم مکرر در مکرر در قبل معروض شد که این مسئله به هیچ وجه با موضوع بحث ما به کلی مخالف است زیرا که مکررا عرض می‌کنم که زمینه اولیه [صفحه ۲۲] ما به طور مطلق بوده است در این صورت اختصاص غیر معقول است و آن مسئله ۳ یا ۴ مرتبه در قبل استدعا فرمودید بنده هم اجابت کردم در این صورت تکرار و تجدیدش بی‌مورد است مع ذلک کله بی‌میل نیستم همین موضوع واحد که سؤال فرمودید و جواب مکرر در مکرر داده شده است. این از عادت دیرینه بنده است به حکم ضرورت زیرا که یکی از صفات کمالیه حضرت الوهیت محبت است زیرا که وجود کائنات قائم به محبت است لذا لازم است که نمونه از این صفت واحده کمالیه در هر فردی از افراد بشر موجود باشد چنانچه نباشد حکم حیوان در این موضوع واحد در آن ثابت است بنابراین صفت (کمالیه) در بنده موجود است در این صورت نباید عنادی باشد آنچه را که ما گفتیم غیر حق است اگر غیر حق است دلیل اقامه کنید اگر حق است به حکم عقل باید تسلیم شود این هم عقیده بنده است همیشه دست تضرع به آستانه الوهیت دراز است. آقای خالصی - آقای افصح طرز سؤال و جواب ما با آقا منتظم نیست سؤال مختصر می‌کنم که جواب صریح و مختصر بدهند. آقای آقا عبدالله خان قبول دارد یا نه؟ ج - در حد امکان آقای خالصی - در عقاید صحبت می‌کنیم البته گفتن عقیده ممکن است. عبدالله خان صحیح است. آقای خالصی - مظهر هست یا نیست؟ عبدالله خان - مظهر الوهیت بلی. آقای خالصی - به چه دلیل؟ عبدالله خان - حضرت آقا سابقه‌ی مظهریت دارید یا ندارید؟ آقای خالصی - خیر ندارم. [صفحه ۲۳] عبدالله خان - در صورتی که نداشته باشید پیغمبری را هم در عالم در دست ندارید. آقای خالصی - پیغمبر مخلوق خدا است هیچ یک از صفات خدا ندارد مظهر نیست. عبدالله خان - به چه دلیل. آقای خالصی - کسی که انکار یک مطلبی می‌کند دلیل از او نمی‌خواهند من می‌گویم نیست شما می‌گوئید هست دلیل بیاورید. عبدالله خان - این جواب گفته شد بنا شد شما اثبات

بفرمائید که نیست اظهار قبل شما مثبت مدعی من است! آقای خالصی - این حرف معنی ندارد. عبدالله خان - مدرک بنده مکاتبه موجوده است مراجعه کنید تا صدق از کذب ممتاز گردد. آقای خالصی - زبان دارید حرف بزنید. عبدالله خان - زبان بنده اظهار خودتان است که بالاترین مدعی من است یا رد کنید اظهار حالیه خودتان را یا ناگزیرید بپذیرید زیرا که اگر این دو جهت را منظور بفرمائید مسلم است که صحبتتان تناقض است تناقض پس از آن که ثابت شد در این صورت چه جواب منطقی دارید. آقای خالصی - از مطلب پرت شدید. عبدالله خان - به چه دلیل؟ آقای خالصی - به دلیل اینکه ما صحبت می‌کنیم در وجود صفات الهی در مظهر من منکریم تو مدعی باید دلیل بیاورد دلیل بیاورد اگر دارید. عبدالله خان - این مسئله با آن تناقضی که در فرمایشات حضرت آقا در حضور این جمع ثابت کردم چه مربوط به این سؤال است و این تناقض باید قبلاً حل [صفحه ۲۴] شود تا اینکه به موضوع دیگر بپردازیم. آقای خالصی - طفره می‌خواهید از مطلب بکنید تناقض نگفتم به دلیل مکاتبه دلیل بیاورید طفره نکنید. عبدالله خان - مدرک بنده در مکاتبه خود حضرت آقا است مراجعه می‌کنید اگر تناقض بود تکلیف چیست و اگر تناقض نبود بنده اثبات مدعی خودم را می‌کنم. آقای خالصی - مکاتبه منتشر خواهد شد اگر تناقض دارد خوانندگان می‌دانند مطلب ما این نیست مطلب ما وجود صفات الهی در مظهر است دلیل بیاورید طفره نکنید. عبدالله خان - فهم درباره‌ی صحبت‌های خودمان موقوف به تصدیق سایرین است در خارج یا راجع به این مجلس هم هست. آقای خالصی - طفره نکنید دلیل بیاورید موقوف به فهم دیگران نکنید من و شما در صدد تحقیق حق هستیم. عبدالله خان - سوالی که کردم در حضور این عده حاضره او را جواب بدهید که طفره از طرف من نباشد حالا خودتان میل دارید به طفره بروید مختارید زیرا که آنچه که بنده جواب می‌دهم مطابق سؤال شما است تمنا می‌کنم به قانون صحبت جواب مطابق سؤال من بدهید عرض می‌کنم موضوع قبلی شما تناقض است و دلیل بر اثبات این مدعی مکاتبه است که الساعه در حضور این جمع به عمل آمده است یا تصدیق کنید که صحبت شما تناقض است والا مراجعه به مکاتبه الساعه می‌کنم تا صدق از کذب ممتاز گردد. آقای خالصی - به تطویل کلام و رجوع به مکاتبه می‌خواهید مجلس را طول بدهید و وقت را بگذرانید مکاتبه بیشتر می‌شود اگر تناقض دارد یا ندارد رأی عمومی حکم خواهد شد مطلب ما این نیست مطلب ما وجود صفات الهی است در [صفحه ۲۵] مظهر اگر دلیل دارید بیاورید وقت را به حرف لاطائل ضایع نکنید اگر دلیل دارید بیاورید طفره هم نکنید. عبدالله خان - وجدان آقایانی که در این محضر حضور دارند حکم قرار می‌دهم فرمایشات حضرت آقا طفره بود یا عریضات بنده به هیچ وجه مطابقه با آن قیدی می‌کند که عرض کردم جواب را مطابق سؤال بدهید از وجدان آقایان تقاضا می‌کنم که در این موضوع حکم باشند و به هیچ وجه ملاحظه نسبت به من و حضرت مستطاب آقا نفرمایند. آقای خالصی - به طول کلام وقت را ضایع نکنید دلیل دارید بیاورید طفره نکنید و الا تسلیم بشوید.

-عبدالله خان - حکم وجدان آقایان حاضرین است در این صورت مراجعه به وجدان آقایان حاضرین کنید.

آقای خالصی - زبانتان همراهمان است دلیل بیاورید طفره نزنید. عبدالله خان بنده عرضی ندارم و حکم وجدان آقایان است.

آقای خالصی - تاریخ بگذارید و بدهید حضار امضاء کنند.

مجلس تقریباً از دو نیم به غروب شنبه ۵ جمادی‌الامر ۱۳۴۵ شروع و تخمیناً چهار ساعت از شب گذشته ختم شد. صورت امضاها مجتهد طهرانی - میرزا عبدالله خان تحقیقی - اقل حسن - مهدی الموسوی الخراسانی واعظ - محمد الخالصی - ش. حسین لنگرانی - غلامحسین شهباز سلمانی - علی - حسینعلی - اصغر خورشید - سید احمد - محمد - میرزا حسن - محمد علی بوترابی - محمد حسین الحسینی الشهبازی - عبدالحسین الخالصی - محمد ابن احمد الموسوی سید علی - میرزا عباس بزازی - محمد احمد زاده - اسماعیل - حسن جلال الدین - حسین خراسانی محمد حسین افصح

المتکلمین لنگرودی - کوچک عطار [صفحه ۲۶] علاءالدین ضیاء الحق - محمد نقی - سید ابراهیم - آقا رضا - جواد لنگرانی - محمد نجم - ماشاءالله - صولت لشگر - علی اکبر اعلم - محمد رضا - اقل هدایتی مرتضی الحسینی الشهبانی - حدائقی - استاد اسماعیل - محمود - محمد حسین خراسانی - لطف علی - اکبر زدند - غلام) آقای خالصی منبر خواستند و در بالای منبر خطابه‌ی ذیل را ایراد فرمودند.

نطق آیت الله خالصی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وهو السمع العلیم « فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین » یعنی آن چیزی را که به آن مأمور شدی تبلیغ کن به طریقی که در قلوب اثر غیر قابل التیامی ایجاد کند مانند شکافی که در شیشه پیدا شود و از مشرکین اعراض کن ما دفع کردیم از تو شر مستهزئین را (ان القلوب اذاننا فرودها مثل الزجاجه صدعها لا یجیر) هر گاه عواطف قلبی مردم جریحه دار شود دیگر التیام نمی پذیرد مثل شکافی که در شیشه حادث شود. صدع شکافی است که در شیشه پیدا می شود خدا می فرماید (فاصدع بما تؤمر) یعنی ای محمد [ص] طوری تبلیغ کن که اثر آن در قلوب مثل شکافی باشد که در شیشه پیدا می شود همان طوری که شکاف شیشه ملتئم نمی شود حرف دیگران هم در مقابل آنچه تو تبلیغ کردی بلا اثر باشد. خداوند متعال موانع را در نظر گرفت و فرمود به مشرکین اهمیتی نده زیرا که حقیقت بر جهالت غالب است هر قدر هم که معارضین حق قوی باشند این است که می فرماید (انا کفیناک المستهزئین) ما دفع کردیم از تو شر استهزاء کنندگان را. [صفحه ۲۷] به چه وسیله مستهزئین رانده شدند؟ آیا صاعقه بر آن ها نازل کرد؟ خیر یگانه وسیله ارغام مستهزئین همان حقیقت لاله الا الله بود قبل از اسلام مردم در تاریکی جهل بودند و غالباً بت می پرستیدند و می گفتند این ها مظهر خدا هستند؟ آیا ممکن است سنگ و چوب و فلز و بالاخره جماد مظهر الهی شود؟! یونانی ها بت هائی برای خود می تراشیدند و می گفتند این ها مظهر الهی هستند تا اینکه بزرگان آن ها پیدا شدند و گفتند سنگ حقیر مظهر خدا نمی شود خدا به تمام موجودات محیط است چطور یک سنگ حقیر مظهر خدا می شود؟ فلاسفه ملتفت شدند که سنگ قدرت بر تصرف و تدبیر موجودات ندارد ولی از قصور فکر دچار خبط دیگری شده برای هر ستاره‌ی خدائی قائل شده گفتند خدای آسمان. خدای زمین، خدای مریخ، خدای مشتری و غیره تا سقراط حکیم پیدا شد گفت مبدأ قابل تعدد نیست و توحید را در یونان انتشار داد ولی چون علم ترقی کلی نداشت قائل به عقول عشره شدند (که در حقیقت مبنی تعداد الهه است) چون افکار یونانی ها قبل از نشر فلسفه‌ی توحید به تعدد الهه متوجه بود بعد از انتشار توحید هم نتوانستند خود را از تعداد الهه رها کنند و توحید را به صورت شرک در آوردند. اما مصری ها قائل به خدایی پادشاهان خود بودند نه اینکه آن ها را خدا می دانستند بلکه مظهر خدا می دانستند تا وقتی که نور هدایت حضرت موسی کلیم الله (ع) طوع و تمام مردم را دعوت به توحید و شرک را برطرف کرده و واژگون ساخت. بنی اسرائیل موحد شدند و خدای قادر فرعون را که بنده عاجزی بود در دریای مصر (رود نیل) غرق کرد و برای اینکه نگویند به آسمان رفت و صعود مبارک شد محض اثبات عجز او بر خلاف عادت و انتظار به خواست خدا بدن فرعون در کنار دریا پیدا شد. (می گویند مریس مومیائی شد همان فرعون است) [صفحه ۲۸] علی ای حال خدا برای عبرت مخلوق خود ثابت کرد که این عبد ذلیل مظهر من نیست. چنانچه می فرماید [فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه و ان کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون.] اتباع موسی (ع) موحد شدند ولی بر توحید خود باقی نماندند و بواسطه افساد و قصور فکری به شرک برگشتند و قائل شدند که خدا پسری دارد چنانچه خدا می فرماید (وقالت الیهود عزیز بن الله) این انصاف از راه حق باعث اختلافات داخلی و منجر به تسلط بابلی ها بر اورشلیم (بیت المقدس) شد که آن ها را معذب ساخته دولت و قوت و شوکت آن ها را مضمحل نمود تا حضرت عیسی ابن مریم (ع) ظاهر و مردم را دوباره به سوی توحید دعوت نمود و چند نفر معدودی او را متابعت نمودند تا در سن شباب از بین مردم رفت

طولی نکشید که این توحید هم مبدل به شرک شد پیروان مسیح برخلاف دستور مسیح قائل به تثلیث شدند چنانچه خدا می فرماید (لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة) قصور فکری است که آن ها را وادار به این خرافات کرد که بگویند عیسی (ع) مظهر خدا است؛ پسر خدا است و غیر ذلک چنانچه می فرماید (و قالت النصارى المسيح بن الله) ولی ما می گوئیم عیسی [ع] روح الله است نه اینکه حقیقتا روح خدا است بلکه روحی است از خدا یعنی (روح من الله) و این اختصاص برای این است که از مادر به تنهایی متولد شد و پدر نداشت چنانچه خدا می فرماید (ان مثل عیسی عندالله کمثله آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون) و باز می فرماید (یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه فآمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلثة انتھوا خیر لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الأرض و کفی بالله وکیلا) خداوند متعال که خالق جمیع موجودات است اجل و ارفع از این است که به مخلوقات خود تشبیه شود یا اینکه مظهر داشته باشد. عقیده‌ی مظهریت برای عصر [صفحه ۲۹] ظلمات و قرون جهالت مناسب بود که انسان در خمول فکری بود، و غیر از محسوسات خودچیزی را تصور نمی کرده است و اگر هم خدائی می خواست قبول کند به خدائی بشری قائل می شده است غافل از اینکه تشبیه خدا به بشر نسبت دادن عجز و تنزل دادن خدا از مرتبه‌ی الوهیت است والا چه فرق ما بین خالق و مخلوق باقی می ماند. (کامیل فلا ما ریون - در مقدمه کتاب (دیودان لاناتور) به کشیش ها و اناجیل مجعوله‌ی فعلی استهزاء کرده می گوید «انجیل گفته است ما بین چشم راست و چشم چپ پدر مهربان (یعنی خدا) سی هزار فرسنگ است جاعلین انجیل وقتی به خدا قائل شدند او را از پستی تجسم و عجز تحدید منزه نساختند و خیال کردند بزرگی به این است که بین دو چشم او سی هزار فرسنگ فاصله باشد غافل از اینکه اگر میلیاردها فرسنگ هم باشد کوچکتر است از ساحت مختصری از این فضائی که نهایتش معلوم نشده است سپس می گوید مخترعین انجیل خواستند رومی ها را به سوی توحید دعوت کنند خرافاتی جعل کردند که شایسته‌ی قصور فکری اهل آن زمان است.» بشر اگر در عصر ظلمات قائل به آن عقاید خرافی شود چندان تعجبی ندارد اما در این زمان که فکر انسانی به اندازه‌ی ترقی کرده که مرغ های فلزی کوه پیکر را در فضا پرواز می دهد و دریاها و زیرزمین را تسخیر و اسرار طبیعت را کشف نموده دیگر اظهار اعتقاد به این گونه خرافات فوق العاده معجب و تأسف آور است. انسان امروزه می داند در وراء آفتاب ما میلیونها آفتاب است و هر یک از آن ها چندین میلیون بزرگتر از خورشید ما است انسان که می داند ماوراء تمام آن آفتابها (سدیم) است و هر ذره از ذرات آن سدیم خورشیدی است چندین ملیون بزرگتر از خورشید ما. انسان که می داند سفیدی کهکشان انعکاس نور میلیونها خورشید است که هر یک چندین میلیون برابر خورشید ما است انسان که می داند نور در هر ثانیه چهل وهشت [صفحه ۳۰] هزار فرسنگ طی می کند و می داند خورشیدهایی در فضا وجود دارد که نور آن ها در دو هزار سال هم به ما نمی رسد و بعضی از خورشیدها هست که فقط نور آنها به وسیله تخته شفاف فتوگرافی درک می شود و اگر مقدار بعد آن آفتابها را بخواهیم تعیین کنیم هیچ محاسبی قدر احصاء آن را ندارد (قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدادا) انسان که این مراتب را در این زمان ادراک نموده اگر بگوید مصرف تمام این عوالم در شکم یک زن محصور بوده بچه بوده بزرگ شده و بالاخره مرده یا به دست سربازها در تهران اسیر شده و در محبس بغداد حبس شده تا بادرنه تبعید و در زندان آنجا محبوس شده و بالاخره در حیفا مرده و در آنجا مدفون شده آیا می توان او را ذی شعور دانست؟! آیا مصرف عوالم با این عظمت این قدر عاجز و حقیر و ذلیل است؟! ویا مظهر او این اشخاص قاصر حقیرند؟! بشر در این زمان بالخصوص چگونه در اعتقاد به این گونه خرافات معذور است؟! ترقیات علمی عصر حاضر این خرافات را پایمال می کند علم این هذیانها را واژگون ساخته و بشر را به خوبی فهمانیده است که این هذیانها افسانه‌هایی است که فقط برای موقع خواب اطفال عصور ظلمت و جهالت

گفته می‌شده است. در اواسط قرن نوزدهم که علماء عظمت این عوالم را مشاهده نموده و اسرار طبیعت را کشف کردند غیر از خرافات انجیل و شرک و بت پرستی از ادیان چیزی در دست ندیدند و به خوبی ملتفت شدند که این مزخرفات با اصول علمی هیچ موافقت ندارد کاملاً از دیانت منصرف و به عقائد مادی و طبیعی قائل شدند زیرا دین صحیحی در دست نداشتند و توحید خالص اسلام هم در اروپا منتشر نشده بود. مروج فکر مادی در آن عصر در اروپا (داروین) بوده و اتباع او امثال (بخز) در آلمان و [سبنسر] در انگلستان و امثال آن‌ها مذهب مادی داروین [صفحه ۳۱] را ترویج نمودند هر چند داروین در واقع موحد بوده زیرا در موقع بحث از طبقات جسم صراحتاً می‌گوید در اینجا نمی‌توانم اعتراف نکنم که قوه‌ی عاقله و مدیره در طبقات جسم نباشد زیرا که همیشه برای دید اختیار اصلح می‌کند و مواظبت کامل دارد. در یکی از ادعیه‌ی یومیه ماه رجب که سید بن طاووس در اقبال از حضرت صادق (ع) روایت کرده همین معنی موجود است. بالاخره این حال ما بین علما بود تا اول قرن بیستم که علم ترقی کرده و افکار علماء بیشتر دقیق شد غالب علمای اروپا قائل به توحید خالص شدند و خود را از ضلالت مادیت رها ساخته و فهمیدند که در هر موجودی قوه‌ی الهی وجود دارد و هر یکی از راه علم خود توحید را درک کرده و اثبات نمودند. فلکی اوضاع افلاک را دلیل توحید خود قرار داده تصدیق کرده که فلک می‌گوید (لا اله الا الله) فیزیکی به علم خود بر توحید استدلال و اعتراف کرده که حکمت طبیعی می‌گوید (لا اله الا الله) فیزیولوژی - (علم منافع الاعضاء) - به خوبی تشخیص داد که هر عضو از اعضاء انسان و حیوان به زبان فصیح می‌گوید (لا اله الا الله) ژئولوژی [علم طبقات الارض] در هر ذره خاکی دلیل غیر قابل انکار دارد که در هر لحظه‌ی از لحظات ادوار زمین در کمال صحت می‌گوید (لا اله الا الله). طبیب در طب خود، جراح در تیغ جراحی خود، عالم ثبات در تمام اشکال ثباتی و ادوار آن به رأی العین کلمه (لا اله الا الله) را می‌بیند و به گوش خود آواز خوش (الله خالق کل شیء) را می‌شنود. محی الدین اعرابی می‌گوید: فانظره فی حجر و انظره فی شجر وانظره فی کل شیئی انه الله [صفحه ۳۲] حاجی سبزواری می‌گوید: موسئی نیست که دعوی انا الحق شنود ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست ولی ما می‌گوئیم موسی‌های علم نه از هر شجر بلکه از هر موجودی به گوش خود زمزمه (انا الحق) می‌شنوند و در هر مخلوقی به چشم خود کاسه (لا اله الا الله) را می‌خوانند. کامپل (فلاماریون) که میرزترین علمای فرانس و در علم هیئت مرتبه اول را دارا است کتاب‌هایی در توحید منزله از شرک نوشته و از طریق علوم مختلفه که در دست بشر امروزی است ثابت کرده که قدرت و تدبیر خدای واحد در تمام آن علوم و در هر مسئله‌ی از مسائل محسوس و مشاهد است نه خدای انجیل فعلی که سه می‌باشد، نه خدای بودائی‌ها که مظهر آن سنگ حقیری است و نه رب زردشتی‌ها که یکی مالک خیر و دیگری مالک شر است و نه الهی که در تنگنای زندان با کمال عجز محبوس می‌شود. بلکه خدای قرآن است که اول ندارد. آخر ندارد و مکان معینی نیست و هیچ مکانی هم از او خالی نیست و از هیچ موجودی جدائی ندارد. مصرف و مدبر تمام موجودات و حوادث و منزله‌ی از جسمیت و پستی ماده است. نه حدی دارد و نه صنفی. نه ملایمی دارد و نه منافری. نه مثلی دارد و نه ضدی. به تمام موجودات احاطه دارد قدیر است و علیم بذاته. سمیع است و بصیر نه به آلت سمع و بصر و هیچ یک از مسموعات و مبصرات براو مخفی نیست. امثال (کامپل فلاماریون) که حالا شاید پیروان و تابعین او در اروپا و آمریکا بیشتر از سی میلیون است فوق العاده شایان تقدیر و تقدیس هستند که به وسیله علم به این حقایق برجسته رسیده‌اند که دین دیانت اسلام است بدون اینکه از دیانت اسلام اطلاع کافی داشته باشند و فقط علم است که این‌ها را به این حقایق رسانیده است. این حقایق مدت قصیری در قصور جاهلیت پیدا می‌شود ولی به جهت قصور فکری [صفحه ۳۳] اهالی آن زمان باقی نمی‌ماند و تبدیل می‌شد به بت پرستی و قائل شدن به اله محسوس و مظهر و امثال ذلک. مدتی بشر در دریای جهل غوطه ور بود تا نور هدایت محمدی (ص) طالع و عامه بشر را دعوت به توحید نمود و به قدری به آن اصرار و جدیت کرد که در هیچ یک از کتب آسمانی و غیره در هیچ مطالبی آن قدر اصرار

و تأکید نشده است. توحید محمدی(ص) که منزله از هر گونه شائبه شرک است به سرعت برق در دنیا منتشر و ظهور اسلام سبب شد که مدنیت و علم یونان قدیم که محو و نابود شده بود به وسیلهی بزرگان اسلام جمع آوری و اصلاح و تجدید و منتشر شده تا به اروپا رسید و مدنیت حاضره ی غرب را ایجاد نمود. مدنیت حاضره ی اروپا مدیون دیانت محمدی(ص) و مخلوق این توحی و به همین جهت است که مدنیت حقیقی و علوم و اکتشافات آن شروع به تأیید توحید خالص اسلامی کرده به وسیلهی علومی که در دست بشر امروزی است این توحید تقویت و ترویج و میلیون ها از مبرزین علمای عصر حاضر و متخصصین علوم مختلفه قائل به توحید خالص هستند برادر عزیزم عبدالله خان - خدا گواه است که من غیر از نفع بشر چیز دیگری در نظر ندارم و اگر به بینم یک بشر این اندازه تناقض بگوید و این درجه بی فکر باشد متأثر می شوم و حق هم دارم. گفتم عظمت این عوالم دلالت قطعی دارد بر وجود خالق عظیم لا یتناهی این دلالت محسوس و غیر قابل انکار است شما هم به آن اعتراف دارید، چگونه متأثر نشوم اگر دیدم یک بشر می گوید آن عظمت لا یتناهی در شکم یک زن یا در یک بچه ۲۵ ساله یا در محبسی و یا در تابوت بلور محصور می شود؟! اگر از حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام به بچه بیست و پنج ساله تعبیر می کنم بی جا نیست زیرا در مقابل عظمت لا یتناهی الهی است پس توهین نیست [صفحه ۲۴] و بلکه عین تعظیم است.

آقای عبدالله خان - بشر عاجز ممکن نیست دارای صفات لا یتناهی خدا(که ذات او است) باشد. شما به شمس و پرتو تمثیل می کنید من می گویم شمس یکی از مخلوقات حقیره الهی است عظمت لا یتناهی خالق را به این مخلوق حقیر نمی توان تمثیل کرد - شمس اجزا دارد از او منتشر می شود که او را پرتو می گوئیم. خالق قدیر اجزائی ندارد و الا مخلوق می شود. شما چگونه خدا را تشبیهی به مخلوق می کنید؟! گاهی می گوئید آفتاب مقدم است گاهی می گوئید پرتو عین آفتاب است. این حرف های متناقض اگر صحیح هم باشد تازه به مطلب ما چه ربطی دارد و چگونه ممکن است مثال برای مبحث ما بشود؟! آقای من! مخلوق غیر از خالق است پس اگر پرتو داشتن صفت شمس و پرتو مظهر او است لازمه ی آن دیرین است که خداوند متعال مظهر نداشته باشد زیرا خالق از صفات مخلوق منزله است پس خالق مظهر ندارد. برادر عزیزم! خیال نکنید که شما یک حرف منتظم گفتید تمام فرمایشاتتان کاملاً بی معنی بود ولی من نظر به عشق حقیقت و شدت تمایل به هدایت شما به حکم (و جادلهم بالتی هی أحسن) کاملاً گوش دادم با اینکه مقتضی نبود که حرف خالی از معنی در این محل بلکه در هر جا گفته شود. آقای من! چگونه ممکن است صفات خالق در یک مخلوق قرار بگیرد و یا یک مخلوق دارای صفات خالق باشد پس فرق میان خالق و مخلوق چیست؟ مردم دنیا از مسیح (ع) دست کشید و تثلیث مجعول را ترک کردند به چه سبب شما در قرن بیستم، در عصر علم یک بشر عاجزی را که خیلی عاجز تر از فراعنه مصر بوده بلکه ابد طرف قیاس نیست مجانا صفات کمالیه الهی را به او می دهید؟! [صفحه ۳۵] ایراد می کنیم بر مصری ها که در قرون توحش و بربریت و عصر ظلمات پادشاهان عظیم الشان مقتدر خود را ستایش می کردند. خیلی غریب است که در این عصر اشخاصی پیدا می شوند که مردم را دعوت به ستایش یک بشر عاجز تری می کنند آن هم در ایران مرکز علم و مهد توحید در ایرانی که در عصور سابقه (خیلی قبل از ظهور اسلام) هم قائل به توحید بوده است. شما نمی دانید که عقاید پهلوی های قدیم راجع به توحید در کتب حکمتی موجوده منقول و موضوع بحث حکمای اسلام و متکلمین است. شما خبر ندارید که مذهب فرس قدیم هم توحید بوده است. تعجب است بعد از اینکه تمام دنیا به توحید قائل می شوند تازه شما خیال می کنید که ایرانی ها ممکن است این حقیقت را آن هم در این عصر از دست داده پامال کنند؟! چه اشتباه بزرگی؟! برادر عزیزم! چرا سعی در انتشارات جهالت و ترویج خرافات میان افراد ایرانی می - کنید؟ چرا از جان این ملت فقیر بیچاره دست نمی کشید؟ چرا آلت دست اجانب و چماق دستی آن ها می شوید؟ آیا وزارت معارف ما و تشکیلات سر تا پا غلط و پرگرام مزخرف آن و فقدان مدارس صحیحه و کتب متناسبه و معلمین لایق

برای انتشار جهل در بین ملت ایران کافی نیست که شما هم سرباز شده می‌خواهید این بیچاره مردم را به وسائل دیگری در اقیانوس جهالت و نادانی غرق کنید؟! ولی اشتباه می‌کنید و نمی‌دانید که علم بیرق فتح خود را بر روی آواربناهای پوسیده‌ی جهل نصب کرده و بشر را خواهی نخواهی به زیر سایه‌ی خود خواهد کشید. برادرم عزیزم! چرا ایجاد اختلاف بین ملت خودتان می‌کنید؟ آیا این اختلافاتی که داریم برای اضمحلال ما کفایت نمی‌کنید که شما هم آتش اختلاف و [صفحه ۳۶] او تفرقه را دامن می‌زنید؟

آیا فتنه‌های شدیدی که در زمان ناصرالدین شاه ایجاد گردید سبب شد که رنود برای مغالطه از موقع استفاده کرده عده‌ی زیادی از متنورین ایران را هم در اثنای کشمکش با شما ضمنا از بین بردند. مثل اینکه مخصوصا برای مواقع استفاده کرده عده‌ی زیادی از متنورین ایران را هم در اثنای کشمکش با شما ضمنا از بین بردند. مثل اینکه شما مخصوصا برای همان مواقع که می‌خواست بیداری ملت شروع شود ایجاد و تحریک شده بودید که آب را گل کرده و وسیله مغلطه و خلط قضایا شده راهی برای جنگ با افکار صالحه و احساسات حسنه‌ی نوزاد آن ایام برای دشمنان ایران باز کنید. منشأ یک قسمت از بدبختی‌های فعلی ایران و یکی از جهات نتیجه نگرفتن این ملت بدبخت از آن همه زحمات و یکی از وسائل ایجاد سوء ظن و بدبینی و احساسات متضاد جاهلانه‌ی فعلی شماست. اشتباه نکنید و این را دلیل کمترین اهمیت برای خود قرار ندهید. شما فقط آلت بلا را دایه‌ی اجانب هستید خودتان خودتان را خوب می‌شناسید و می‌دانید که به غیر از هو خبری نیست. سیاست استعمار بود که شما را وسیله القاء اختلاف و ایجاد جنگ داخلی (که مهمترین حربه آن‌ها برای امحاء ملل و تسلط بر آن‌ها است) قرار داد ولی خوب دقیق شوید و چشم خود را باز کنید به بینید که ضمنا با خود شما هم همان معامله را اجرا کردند و خود شما را هم احتیاطا چند قسمت کرده و در مقابل هم واداشته‌اید.

حقیقتا ارتکاب خیانت بزرگی کردید. شما راهزن جاده‌ی تجدد و وسیله توقف و بلکه تقهر ایران شدید. ولی خوشبختانه کوس رسوائی شما زده شد و شمشیر علم این رمق مختصر و حشاشه شما را هم تقریبا خاتمه داده است. [صفحه ۳۷] در دو صفحه‌ی کتاب اقدس دو سطر نوشته شده در یک صفحه خطاب به تهران کرده می‌نویسد |وسیئوبد سریرک بمن یحکم فیک بالعدل| یعنی تخت تو تأئید می‌شود به کسی که به مقتضای عدل در تو حکم می‌کند. در صفحه دیگر هم می‌گوید |وسیحکم فیک جمهور الناس| در تو جمهور مردم حکم خواهند کرد. حالا نمی‌پرسیم یک نفر ایرانی چرا کتاب آسمانی به زبان عرب است؟ ما اعتراض نمی‌کنیم تناقض این دو عبارت برای چیست زیرا همه می‌دانند که مقصود شما از این چند پهلوی گویی‌ها چیست. محمد علی میرزا که شاه شد عبارت اول را وسیله استفاده قرار داده گفتید مقصود او است و محمد علی شاه از ما است و خود را میان انداخته مشغول فتنه و القاء اختلافات شدید او که رفت و احمد میرزا شاه شد گفتید احمد شاه از ما است و مقصود از این عبارت او است و باز مشغول رویه‌ی معمولی خود شدید تا وزارت جنگ و ریاست وزرائی شاه حالیه شروع شد گفتید پهلوی از ما است و مقصود از این عبارت او است و باعث ایجاد نفرت و نفاق شدید تا صدای جمهوری بلند شد فوراً از مجعولات احتیاطی خود استفاده کرده و عبارت دوم را به میان کشیدید و استشهاده به آن کردید و باز خود را میان انداخته شروع به القای که باعث خصومت بین ملت و دولت شود نمودید اتفاقاً راه استفاده از عبارت دومی هم بر شما مسدود و مشت شما باز شد بالاخره احمد شاه هم رفت و تخت سلطنت نصیب شاه فعلی شد. شما چون به خیال خود ضمنا این حقه‌بازی‌ها و انتصابات را رشوه حساب و طمع استفاده از اثرات آن را داشتید. همین که مشاهده کردید که این تدابیر اثر معکوس بخشید و پهلوی هم مثل سایرین به حمایت شما می‌خندد برعکس سابق شروع به اشاعات دیگری کردید و مخصوصاً بعد از قضیه جهرم متحد المآل‌ها بر ضد او صادر و باز آتش اغتشاش و جنگ داخلی را دامن می‌زنید [صفحه ۳۸] در متحد المآل‌های اخیر که به امضای شوقی رسیده بر

علیه سلطنت فعلی سخن گفته و ابراز سوء ظن شدید می‌نمائید (واقعا هیچ چیز شما را دلیل هیچ چیز نمی‌توان قرار داد) عجب در این است که نمی‌خواهید این افتضاحاتی را که متوجه شما شده به روی خود بیاورید و حاضر نیستید باور کنید که این دسائس برای شما فائده ندارد. آخر این چه کاری است که شما پیش گرفته‌اید؟ اسم هر کس که برده شود فوراً می‌گوئید از ما است. فردیناند پادشاه بلغار را بعد از اینکه ده سال از عزل او گذشته بود نمی‌دانستید که معزول شده و می‌گفتید از ما است حالا هم ملکه‌ی رومانی را می‌گوئید از ما است. اسم هر یک از علماء که برده می‌شود می‌گوئید از ما است. مثلاً شیخ مرتضی انصاری و میرزای علیهما رحمت‌الله را هم می‌گوئید از ما بوده‌اند هیچ بعید نیست که بگوئید بودا و برهما هم از ما هستند؟! آقایان بس است چرا باز بچه‌ی دست اجانب شده‌اید؟ چرا ایجاد اختلاف می‌کنید؟ مگر نمی‌بینید که ابداً شما از این کارها استفاده نمی‌کنید. سابق شاید گفته می‌شد که اگر شما فائده نمی‌برید محرکین شما فائده می‌برند ولی حالا که دیگر همه فهمیده‌اند مطلب چیست و حتی مردمان خیلی بی‌اطلاع هم تشخیص دادند که غیر از هو و جنجال خبری نیست و کوس رسوائی شما بر سربازار زده شده چرا دست نمی‌کشید؟! خوب است یک جای مه‌ری هم برای خودتان باقی بگذارید زیرا وقتی که لیاقت آلت شدن هم از شما سلب شود دیگر آن مقاماتی که می‌دانید هم اعتنائی به شما نمی‌کنند گویا اگر دقیق شوید خوب حس می‌کنید که کاملاً بی‌اعتباری شما نزد آن‌ها هم شروع شده به این جهت شروع به فرستادن مبلغین قادیانی به ایران برای حفظ سنگر و نشانیدن آن‌ها در جای شما نموده‌اند. [صفحه ۳۹] آقایان! بس است دست از سر ملت بکشید بروید دست از این حرکات بردارید، بروید از خدا بترسید به ملت خودتان رحم کنید و هر قدر می‌توانید در مقام جبران اعمال گذشته خود برآئید گر چه خسارات شما قابل جبران نیست ولی در هر حال از خدا نباید ناامید شد. یگانه سرمایه‌ای که در دست ایرانی‌هاست و می‌توانند به وسیله‌ی آن در مقابل اروپائی‌ها مقاومت کنند حقیقت توحید است که علوم فعلی بشر را وادار و مجبور اعتراف به آن کرده و می‌کند. شما چرا می‌خواهید آن را هم از دست این ملت بدبخت بگیرید؟ شما می‌خواهید این یک علم هم مانند سایر علوم (ریاضیات، طبیعیات، نجوم، طب و ...) که اروپائی‌ها از ایرانی اخذ کرده‌اند بالکل از ایران به اروپا منتقل شده و این ملت از آن محروم بماند. آخر این چه دشمنی است که شما با ایران دارید؟ شما جنایات بزرگی نسبت به علم و اخلاق مرتکب شدید. شما خیانت اجتماعی عظیمی را ارتکاب نمودید، من متأثرم که شما کمک بزرگی به نشر جالت کردید ولی من از تشکیل این مجلس خرسندم و باز خرسندم که شما در صدد تحقیق حق برآمدید. گمان می‌کنم حالا باید اعتراف کنید که خالق متعال بزرگتر از این است که یک مخلوقی متصف به صفات اوشوداز این بی‌فکری و جهالت دست بکشید و عوض ترویج نفاق و اختلاف در صدد خدمت به ایران برآئید و معترف شوید بشر عاجزی که به دست ناصرالدین شاه تبعید شده و در حبس یک سرباز مانده و بالاخره مرده است دارای صفات یک مرد قوی نیست چه رسد به صفات خالق این همه موجودات محیرالعقول.

(عبدالله خان اظهار کرد صحیح است بدیهی است) حقیقتی که در تفسیر آیه‌ی (فاصدع بما تؤمر) گفتم که در تمام قلوب ایجاد صدع می‌کند همان حقیقت توحید خالص منزّه از تمام شوائب شرک است و تمام [صفحه ۴۰] مخلوقات بلا استثناء مقهور قدرت الهی هستند. اگر افراد مبرزی در میان بشر از انبیاء و اولیاء موجود شدند تبرز و تعالی آن‌ها نسبت به سایرین است. این‌ها دارای مقام شامخ ارجمند و قدر عظیم بوده‌اند ولی کوچکتر از این اند که دسترس به صفات الهی (که عین ذات او است) داشته باشند. آیات قرآنیه اصرار زیادی در نشر این حقیقت نموده است. واولین امری که حضرت رسول (ص) بشر را دعوت به آن نمود همان توحید خالص است که فریاد می‌زند (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) کلیه قوانین اجتماعی که برای بشر وضع فرمود تمام بعد از توحید بوده است. ترقی علم و توسعه افکار حقیقت توحید را تأیید کرده و خواهد کرد و زمانی نخواهد کشید که سلطان حقیقی و حاکم علی الاطلاق روی زمین کلمه (لا اله الا

الله) خواهد شد. چیزی نمی‌گذرد که بشر را متوجه معنای (انا کفیناک المستهزئین) می‌شود. خوب است دست از این جهالت بردارید و حاضر نشوید که بیش از این جنابت بر علم و اخلاق وارد شوید. بروید دست از جان این ملت نیم مرده بردارید و بیش از این بر ضد وطن و ملت خود نکوشید و زمینه‌ای برای صیادان سیاسی تهیه نکنید و بیش از این به خود و سایرین زحمت ندهید که برای شما فائده ندارد و بدانید که خدا معارضین حقیقت توحید را به وسیله علوم و اکتشافات عصر حاضر منکوب و مخذول ساخته و خواهد ساخت. خداوند همه را موفق بدارد. و من الله التوفیق و السلام علیکم. [صفحه ۴۱]

سؤال و جواب‌هایی که آقای عبدالحسین حائری از حضرت آقای حجه الاسلام آیه الله العظمی آقای شیخ محمد خالصی متع الله المسلمین بطول بقائه نمود

چون عده‌ای از اهالی محترم یزد اصرار فرمودند که کتاب مناظره با مبلغ بهائیان که در تهران بین حضرت آقای آیه الله عظمی حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای شیخ محمد خالصی اعاده طبع شود لازم دانستم سؤال‌هایی چند از حضرت آیه الله بکنم و نظریات عالی‌ه آن یگانه عالم ربانی و حکیم صمدانی و فیلسوف عالم اسلام را در معرض افکار عمومی قرار دهم تا آنکه از این راه خدمتی به عالم اسلام و ذخیره‌ای برای روز (لا- ینفع مال و لا بنون) تهیه کرده باشم. والله لا یضیع اجر من احسن عملا اینک نص اسئله و اجوبه را درج می‌نمایم امیدوارم عموم مسلمین از آن استفاده شایانی بکنند. س- آیا نتیجه عملی از این مناظره گرفته شد؟ و بعد از آن مذاکره چه شد؟

ج : شنیدم که عبدالله تحقیقی مواعبی داشته از بهائیان و او را پس از این مذاکره طرد کردند و حقوق آن را قطع نمودند و خیلی مفلوک شد و لکن طبق نوشته‌ی آقای آیتی عبدالله تحقیقی که در رساله منتشر است همان عبدالله مطلق بود که بعد از یک سال فوت شد [۱] و نتیجه عملی آن مناظره این شد که بعضی از فضائلی که به بهائی‌گری متهم بودند حقیقتاً فقط با آن‌ها معاشرت داشتند و به خرافات آن‌ها قائل نبودند نشاط و جدیت کامل در اظهار خرافات بهائیان کردند مثل دانشمند محترم و فاضل معظم جناب آقای عبدالحسین آیتی یزدی تفتی که سه مجلد کتاب کشف الحیل با ضمیمه آن در اظهار خرافات و شیادی و طراری بهائیان نوشته و مانند فاضل [صفحه ۴۲] ارجمند و فیلسوف نیرومند آقای آقا میرزا حسین نیکوی بروجردی که چهار مجلد کتاب فلسفه نیکو در عین موضوع نوشته و مانند فاضل محترم آقای صبحی که در خانه عباس افندی تقریباً تربیت شده و کتابی مبنی بر ناامیدی از آن خانواده، به نام صبحی نوشته و طبع و نشر کرد و مانند بانو قدسی ایران که زن یاور رحمة الله علانی بوده و از شوهر خود جدا و مسلمان گشت و به دیگری ازدواج نمود و کتاب بارقه حقیقه درباره فجایع ناموسی بهائیان و اباحی بودن و پیروی از کمونیست‌ها در اعراض و ناموس طبع و نشر نمود و همچنین جوان پاک نهاد آقای صالح اقتصاد که از اعمده بهائیان بود کتاب ایقاز را برتأیید کشف الحیل تألیف و طبع نمود و مانند آن‌ها خلق کثیری هستند که از بهائیت منصرف شده اگر سواد داشتند به نظم و نثر فساد بهائیت را اعلام می‌نمودند و آنان که سواد نداشتند - ساکنا به کنار رفتند و شاه سابق پس از آنکه اطلاع پیدا کرد دبستان‌های بهائیان را بست و متحد‌المال صادر نمود که احدی از آنان در دوائر دولتی اعم از کشوری و لشکری مستخدم نشود و سرلشکر علانی که معروف به بهائی‌گری و آن وقت سرتیپ و متصدی امور مالی قشون بود از شغل خود منفصل گشت و امثال این امور بسیار واقع شد. س- چه سری است که بهائی‌گری در عربستان و سایر بلاد هیچ اثری ندارد و فقط چند نفر بی‌مغز ایرانی به آن گرویدند؟ ج- اسباب مختلفی دارد اول این است که اعراب همین که کتاب‌ها باب و عبدالبهاء که به زبان عربی نگاشته‌اند می‌بینند حالت تهوع به آن‌ها دست می‌دهد و از این عربی نخراشیده نتراشیده چنان منزجر و متنفر می‌شوند که حاجتی به دلیل دیگری برای بطلان آن خارج از سخنان خود او ندارند اما

سایر بلاد غیر عربی چون بردو قسم منقسم می‌شوند اول قسم عقلا و دانشمندان آن‌ها البته پیغمبر عصر اتم خدای قرن بیستم یعنی جناب بهاء که از مازندران طلوع کرده و بادرنه از طرف عثمانیان [صفحه ۴۳] تبعید شد و در عکا پس از چند سال الوهیت زیر جلی و ناله از سجن و زندان عاقبت زیر خاک رفته و از آنجا به دار مجازات الهی نزول اسفل نموده مسخره و استهزاء می‌نمایند قسم دوم مردمان ساده لوح و خوش عقیده که به ملیت و عقاید آباء و اجداد پابند هستند مثل هندوها و ساکنین بعضی از بلادها آفریقا آن قسم هم هرگز گاو و بت را از دست نمی‌دهند و به خدای مازندران معتقد نمی‌شوند. اما ایرانی زبان عربی نمی‌داند که بفهمد چه نامربوطی گفته‌اند و دانشمندانی هم ندارد که مدعیات بهاء را به سخریه و استهزاء مواجه کنند از بین عامه هم آن حسن عقیده که در سایر بلاد هست وجود ندارد همچنانی که خود بهاء آن‌ها را وصف کرده به اغنام‌الله. این است که صدای گوساله بنی‌اسرائیل در آن اغنام تأثیر می‌کند سبب دیگری که موجب تشویش و اضطراب و زیادی اختلاف در ایران است آن است که به طور عموم فعلا ایران بین جهل و علم مانده نه جهل ساده و مطلق دارد که شیادان را به حسن عقیده و سادگی رد کنند و نه علمی دارند که مشبهین و بازیگران شیاطین را به ادله علمی جواب دهند. گویند بقالی به آخوندی رسیده او را مخاطب ساخت و گفت آشیخ نجس کجا می‌روید شیخ متأثر شد و نزد عالم بلد شکایت کرد که بقال چنین جسارتی نموده پس از احضار و سؤال بقال به این جسارت اعتراف کرد عالم گفت به چه دلیل او را نجس مخاطب ساختی بقال گفت از تو شنیدم زیرا در درس گفتی آب انگور طاهر است همین که به غلیان و نشیش در آمد نجس می‌شود و بعد به سرکه که رسید طاهر می‌شود این شخص بقال مثل من طاهر بود عمامه بر سر گذاشت به تحصیل اشتغال یافت هنوز به درجه شما نرسیده که طاهر شود حال او حال آب انگوری است که به جوش آمده و به درجه سرکه نرسیده عالم خندید و بقال را معذور داشت. حال ایرانیان فعلا این طور است پس از انقلاب مشروطیت از خواب غفلت بیدار [صفحه ۴۴] شدند و به درجه علم هنوز نرسیدند حال آب انگور در حال جوشش قبل از سرکه شدن را دارند همین بی‌علمی که در ایران هست سبب پیدایش بهائی‌گری شد زیرا ایرانیان عقیده به جزاء و حساب روز قیامت که سابقا داشتند از دست دادند و چون هنوز معلومات کافی برای اینکه به مفاسد افراط در شهوات و گسستن نظم خانواده پیدا نکردند شیادان بهائی از این فرصت استفاده و برای انجام شهوات ملکه انواع وسائل را به کار بردند و از قیود فضیله و حدود الهی تجاوز نموده و مانند اباحیهای کمونیست هر چیزی را برای انجام شهوات غیر محدود جایز دانستند ارباب شهوات که ترس عذاب الهی ندارند عملا با آن‌ها متفق شدند و لو اینکه با عقاید آن‌ها هم موافق نیست زیرا این‌ها منظوری به جز انجام شهوات حیوانی مهلکه به واسطه این دسته ندارند و باک از آنچه که به آن‌ها بگویند ندارند همین که سطح معلومات ایرانی‌ها بالا برود اسمی از بهائیان در ایران برده نخواهد شد. س- آیا تصور می‌فرمائید که مجامع اسلامی که در غالب شهرستان‌های ایران تشکیل شده ممکن است جلو مفاسد بهائی‌ها و امثال آن‌ها را بگیرد؟ ج- هر نفع و صلاحی منوط به علم و هر فسادی مولود جهل است اگر قانددین این مجامع عالم باشند البته بهائیگری و غیره نابود و ریشه کن می‌شود و لکن من بیست سال از تهران دور بودم و بعد از برگشتن به تهران مجامعی که به نام اسلام بعد از حادثه (۲۰ شهریور) تشکیل شد دیدم و خیال می‌کردم که برای اصلاح ایران از هر جهت می‌شود و می‌توان از آن‌ها استفاده کرد ولی چیزهای عجیب و غریبی از این مجامع دیدم که از این‌ها متأسفانه مأیوس شدم زیرا که قانددین این مجامع اولاً جاهل مرکب هستند و از دنیا بی‌خبرند و از دین اسلام هیچ بهره و اطلاعی ندارند و حقایق اسلامی را نمی‌دانند. ثانیاً دعوتی که به نام دین اسلام در تهران مشاهده کردم به ضرر اسلام بیشتر تمام [صفحه ۴۵] می‌شود به جهت اینکه مسلمانان به قهقرا می‌کشاند و خرافات را به نام دین منتشر می‌کند مخصوصاً به واسطه مدارس که به نام تعلیمات اسلامی در تهران تأسیس شده این مدارس به جای اینکه محل تدریس و تعلیم حقایق اسلامی باشد جایگاه ترویج و تشویق به خرافات است خدای نخواستگه اگر

ادامه پیدا کند ممکن است که از طریق دیگر موجب ضعف سستی دیانت و شدت اختلاف کلمه بشود. ثالثا در این مجامع قوه مفکره و عاقله وجود ندارد و تعصب در جهل مرکب این‌ها را اداره می‌کند. رابعا بعضی از افراد این مجمع مشبه الحالد و حسن نیتی در این‌ها مشاهده نمی‌شود علاوه بر جهلی که دارند مخصوصا اشخاصی که از هند یا بین‌النهرین آمده‌اند و بعض این مجامع را اداره می‌نمایند روی هم رفته بوی خیری از این مجامع تهران که به نام دین تشکیل شده نمی‌آید یا متصدیان این‌ها صرفا دیوانه‌اند یا مغرض و منظوری به جز تضعیف مبانی دین اسلام ندارند کسی که به اعمال این‌ها می‌نگرد در یکی از این دو چیز پیدا نمی‌کند. برای مثال بعضی از اقدامات آن‌ها را یادآوری می‌کنم در بازار و مسجد شاه و مسجد ساده لوحان را اغرا و اغوا می‌نمایند که جلو زنان بی‌حجاب را بگیرند و از ورود آن‌ها ممانعت کنند در صورتی که دوائر دولتی مخصوصا وزارت پر از زن بی‌حجاب و استخرهای منظریه و امجدیه برای شنای مختلط و باشگاه‌های افسران و تماشاخانه‌ها برای رقص مختلط زن و مرد آماده می‌باشد و مبرزترین زنان ایران که مقام اول را دارا هستند نه فقط در ایران بی‌حجاب بلکه ما بین مسکو و امریکا پرواز می‌کنند و ریاست و عضویت بزرگترین مؤسسات را مانند جمعیت شیر و خورشید سرخ و غیره دارا هستند و خانم آقای امام جمعه از مبرزات بی‌حجاب‌های تهران است با اینکه خود امام جمعه پیش نماز و از آقایان طرفدار حجاب می‌باشد و رئیس مدرسه سپهسالار که مربی طلاب علوم دینی است دست زن بی‌حجاب خود را گرفته به آرایشگاه برای [صفحه ۴۶]توالت می‌برد و بیشتر علماء تهران در محراب‌ها برای پیش نمازی می‌روند در صورتی که زنان و دختران ایشان زنان فرنگی در خیابان‌ها و سینماها می‌گردند و روزنامه‌های زنانه منتشر می‌شود و دانشگاه‌های حقوق و غیره پر از زن بی‌حجاب به بازار و مساجد چیست و چه نتیجه می‌خواهند بگیرند این اختلاف و تفرقه کلمه و تباین اخلاق و افعال که در ایران به حد انتها رسیده ایران را به چه گودال عمیق هلاکت خواهد کشید به جز اینکه اهل بازار را از خرید و فروش زنان محروم بکنند و ثروت آن‌ها را به کسبه ارمنی و یهودی در خیابان لاله زار و غیره اختصاص بدهند و سایر مسلمان‌ها را از آن‌ها محروم بکنند چیز دیگری نیست و اگر اتفاقا زنی کلمه و یا حرفی یا مسئله شرعی در مسجد بشنود از آن هم محروم باشد. تهران به دو قسم منقسم می‌شود جنوب کثیف متعفن شهر مختص دین‌داران جاهل مطلق و شمال زیبا و پر ثروت شهر مختص بی‌دینان و جاهل مرکب و با ثروت تهران بازار کثیف متعفن نصیب دسته اول و دوائر دولتی و بنگاه‌ها و مؤسسات تجارتنی نصیب دسته دوم و دسته اول با کمال تملق و خضوع در دوائر دولتی جلو همان زنان بی‌حجاب که آن‌ها را از ورود به مسجد منع می‌کند سر فرود می‌آورند و تقاضای انجام مطالبی که دارند می‌نمایند. مثال دیگر این دسته دیندار مصنوعی بر ضد بهائیان تظاهر می‌کنند در بازار کسب تهران یا در مساجد جنوب شهر و فکر نمی‌کنند که تمام احتیاجات خود تقریبا به دست بهائیان است برای نمونه این را عرض می‌کنم نعمت الله علائی رئیس سیلو که گندم تهران و خوراک همان دینداران دست او است و سمندریان مدیر قند و شکر و چای که همه ایران و همان دینداران حتی برای قند و شکر و چائی روضه خوانی و مجامع دینی احتیاج به او دارند و سرهنگ [صفحه ۴۷] ایادی پسر ابن ابهر که میرزا حسین علی جد و پدر او را ایادی امر نامیده و این خانواده به این اسم کثیف مفتخرند که جان شاهنشاه جوانبخت محبوب ایران در دست او است چونکه پزشک مخصوص اعلی حضرت می‌باشد و امثال آن‌ها که در دوائر دولتی هستند و همان دینداران شب و روز چه برای امور تجارتنی یا اداری به آن‌ها تملق و چاپلوسی و خضوع و خشوع می‌نمایند. این تظاهرات به دینداری با این اعمال توافق ندارد مگر اینکه این‌ها برجنون حمل کنیم و ممکن نیست تصور کنیم که این‌ها در صدد خدمت اسلام هستند زیرا که برخلاف دین اسلام احکامی برای ایجاد اینگونه مفاسد اختراع می‌کنند اما فقط در مسجد شاه و مسجد جمعه تأثیر دارد حال آنکه اسلام کشف وجه و کفین و قدمین را مباح کرده و کسی که قائل به کشف سینه و ساق و ران زن می‌باشند مخالف دین اسلام است. س- آیا تصور نمی‌فرمائید که جاهلند و یک هادی می‌خواهند؟ ج- هرگز زیرا

که بنده کتابی راجع به حجاب نوشته و مدلل نمودم که آیات قرآن و احادیث شریفه و اجماع علماء و سیره مسلمین و عمل زنان پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام همه دلالت بر اباحه کشف وجه و کفین و قدمین دارد این مغرضین که معلوم نیست چه نظر دارند همان که فهمیدند این کتاب بهانه‌ی در دست این‌ها باقی نگذاشته است با مخارج بسیاری کتاب را که به مطبوعه فرستاده بودم سرقت نمودند و از نشر آن ممانعت کردند و در روزنامه دنیای اسلام به عکس نظریات من و احکام شرعیه مطالبی را نشر نمودند که گویا من به چادر و چاخچور قائل هستم و تکذیبی که نوشتم برای روزنامه فرستادم از نشر آن ممانعت نمودند پس چگونه می‌توانم تصور کنم که جهل این‌ها باعث چه اقدامات است اگر جاهل هستند باید علم بیاموزند و اگر طالب حقایق اسلام می‌باشند همین که معلوم شد اشتباه رفتند باید منقاد حکم اسلام بشوند نه آنکه آن را رد کنند و از نشر آن ممانعت نمایند برای بنده شبهه‌ای [صفحه ۴۸] نیست که این‌ها غرض دیگری دارند اگر دیوانه نباشند. س - آیا کتابی که اشاره فرمودید فعلا نسخه‌ای از آن دارید؟ ج - دوباره بهتر از اول نوشتم و به تهران فرستادم و انشاءالله قریباً طبع و نشر می‌شود س - از قراری که ذکر فرمودید بهائیان در ایران خیلی خطرناک شده‌اند چون که زمام بعضی امور در دست آن‌ها است؟ ج - بعد (از خنده ممتد) هیچ خطری از وجود این‌ها نیست برای اینکه امر بهائیان در ایران مردد بین دو امر است یا علم رواج می‌گیرد و بهائیان نابود می‌شوند یا آن‌هایی که فعلاً استفاده سیاسی و جاسوسی و شهوانی از بهائیان می‌کنند نیازمندی‌شان تمام شود در این صورت هم بهائیان تمام می‌شوند. اضافه بر این شما تصور می‌کنید که بشریت و اهل عالم نیازمند به قوانین اسلام هستند زیرا محال است با مخترعات تازه عالم اداره شود مگر به تطبیق احکام اسلام چون که شرایع سابقه و قوانین ناقصه بشری از اداره کردن بشر این عصر عاجزند چه که قسمتی از مکونات طبیعت که بر اسلام مستور بود برای اخلاف کشف شده و برای نظم و سعادت و اداره کردن بشر چاره‌ای نیست به جز عمل به قوانین اسلام و الا بشریت بلکه زمین مسکونه آن نابود خواهد شد اگر مقدر این باشد که بشر روی زمین باقی بماند نه فقط بهائیت نابود خواهد شد بلکه هر چه غیر از دین اعم از شرایع سابقه و قوانین موضوعه همه جزء حوادث تاریخی باید بشوند دیگر چه خطری از بهائیان و مانند آنان متصور است مگر عاقل ممکن است در این عصر نورانی به صنایع قناعت کند که میرزا حسین علی خدا و عباس افندی پسر خدا است آن‌هایی که اسم بردم و شما تصور کردید که زمان امور در دست آن‌ها است خیال نکنید که عقیده به بهائی‌گری [صفحه ۴۹] دارند بلکه این‌ها مردمانی هستند که پدران ساده لوح و عوام اغفال شده داشتند و به بهائی‌گری صدسال پیش تقریباً گرویده بودند و اولاد این‌ها که رفتند و تحصیل ناقص حقوقی یا اداری کردند پی بردند که پدرانشان بر خطا رفته بودند و لکن چون در خانواده‌های بهائی تربیت شدند از اسلام بی‌خبر شدند و هم مسلک بهائی‌گری را از دست دادند و هم دین اسلام را و بی‌دین شدند اباحی محض و منکر هر دینی و هر آئینی گشتند نه میرزا حسین علی را خدا می‌دانند و نه خدائی را برای عوالم قائلند و غرض اولی ایجاد بهائی‌گری در ایران همین بود که وسیله بشود برای رواج بی‌دینی و ماتریالیستی چنانچه شد و در افرادی چند تأثیر کرد اگر اسم این‌ها را بدانید به خوبی می‌فهمید که آن‌ها به واسطه بهائی‌گری به ماتریالیستی رسیدند دقت کنید سرهنگ آزمایش و برادرانش و سرلشکر علائی و برادرانش و سرهنگ ایادی و برادرانش و فتح اعلم و کسانش و شیخ حسن دبیر مؤید و احمد صمیمی و چند زنی که زیر دست دارند و امثال آن‌ها آیا تصور می‌کنید که این‌ها عقیده دارند که میرزا حسین علی خدا است یا مظهر اعظم خدا است یا اینکه رجعت حسینی شده یا اینکه دعای بهاء تعیین ماه‌ها برای خود جهان نموده یا به دعای بهاء عقیده دارند البته این‌ها خودشان بیشتر از مسلمان‌ها و اهل سایر ادیان این حرف‌ها را مسخره می‌دانند و لکن فتح اعلم بیچاره چه کند جد او سید فتح علی اردستانی دهقان ساده لوح بود خیال کرده صاحب الزمان ظهور کرده و او میرزا حسین علی است بعداً شنید صاحب الزمان گرسنه در عکا مانده و در فشار سنی‌ها که منکر صاحب الزمان هستند زیست می‌کند از نان خویش برای صاحب

الزمان به خیالش فرستاده میرزا حسین علی آن وقت خیلی گرسنه بود خیلی خوشحال شد و برای تشویق این مردم عوام لقب فتح اعلم به او داد آن هم خیلی خوشحال بود که لقب از صاحب الزمان برای او آمده پسری داشت اسمش سید شهاب الدین بیشتر با مردم معاشر بود می دید که پول پدرش بیهوده از دست [صفحه ۵۰] رفت و باید از بهائیان به هر وسیله است عوض گرفت این بود که مروجین بهائی همین پسر را خدمت شاه سابق گماشتند این سید شهاب که به توسط پدرش دین اسلام را از دست داده بود اگر هم عقیده به بهائیت نداشته و لکن برای نان از اسمی که روی پدرش بود استنکاف نداشت آری برای این سید شهاب الدین پسری متولد شد به نام سید نورالدین این شخص تا اندازه‌ای تحصیلات ناقصی کرده و نسبی که پدرش داشت به او رسید و بهائی‌گری به او متعلق شد و با وجود این بدنامی عضو محاسبات دربار شاهنشاهی شد به نام فتح اعظم جدش حالا خیال می کند که سید نورالدین فتح اعظم به خدائی میرزا حسین علی و عباس افندی قائل است البته نه و لکن برای اینکه طرفدارانی داشته باشد که گاهی او را به دربار بچسبانند و گاهی در اداره پست جایش را باز گذارند به بهائی‌گری چسبیده و دینی ندارد که از این اسم تبری بجوید و شاید برای محافظت کارهایش که تاکنون از آن بهره برده و یک بچه لات دهاتی میلیونر شده این اسم را لازم بدانند همه بهائیان که متصدی مناصب هستند از این قبیل اشخاص می باشند مثلا دکتر خوش بین که تحصیل حقوق کرده و دنیا را تا یک اندازه دیده پسر ندیم باشی عوام است قضایای این پسر و پدر به عین قضایای فتح اعظم و پدرش می باشد تمام این ها عقیده به بهائی‌گری ندارند زیرا بهائیت چیزی نیست که شخص عاقل به آن عقیده پیدا کند و لکن برای مقاصد شومی که بهائی‌گری برای آن ایجاد شده هر خیانت و جاسوسی را ارتکاب می نمایند و برای تکمیل خیانت اشغال مناصب عالییه لازم است به هر حيله و وسیله‌ای است آن مناصب را کسب می کنند و بی شبهه سبب قطع رابطه ما بین ملت و شاه سابق همین این‌ها بودند و فعلا اشخاصی که در دربار هستند نمی گذارند ما بین اعلی حضرت و ملیت رابطه روی صمیمیت و محبت بشود من مدت توقف در تهران بسیار کوشیدم که رابطه ما بین اعلی حضرت و ملت روی صمیمیت مستحکم بشود که مردم شاه خود را [صفحه ۵۱] بشناسند و شاه ملت خود را بشناسند و لکن با وجود فتح اعظم و سرهنگ ایادی در دربار و افراد دیگر در قشون که مأموریت تفرقه دارند آیا ممکن است این امر بشود نتیجه کوشش من این شد که یزدی شوم و آن مأمورین جنایت باید در دربار بمانند خدا انشاءالله دربار شاهنشاه را و شخص شاه را از شر اینان محفوظ بدارد. س- آیا تصور می فرمائید برای تبعید شاه سبب دیگری یا دست دیگری وجود داشته باشد؟ ج- گمان نمی کنم زیرا که قبل از تبعید احضاریه‌ای از دادگاه فرمانداری نظامی به من رسیده بود تعجب کردم زیرا نه من نظامی بودم و نه چاقو کش و نه با احدی طرفیت شخصی دارم و نه با دولت معارضه‌ای داشتم و بالعکس در دفع مفاسد حرکات آذربایجان بر ضد دولت و ملت و کمک به دولت در دفع آن غائله به قدر توانائی شرکت داشتم بعد از دفع آن غائله انتظار نمی رفت که دادگاه نظامی با من کار داشته باشد از هویت دادستان آن دادگاه تحقیق کردم معلوم شد سرهنگ آزمایش بود در جواب احضاریه به جز پاره کردن آن چاره‌ای نداشتم و به مقامات لازمه تلفن کردم بهائیان دادگاه نظامی را وسیله اجراء مقاصد شوم خودشان قرار می دهند و محال است یک نفر مسلمان آن هم به لباس روحانی جلو یک نفر بهائی در معرض سؤال و جواب واقع بشود بعد از آن مکرر احضاریه از آن دادگاه رسید اعتناء نکردم و بالاخره منجر به تبعید گردید و شاید بعضی آخوندهای بی سواد و خرافی هم از تبعید من خوشحال باشند. س- آنچه فرمودید در خصوص مضمحل شدن بهائیان که موقوف است به بالا رفتن سطح معلومات ایرانیان صحیح است ولی این امر طول زمان می خواهد آیا چاره‌ای سریعتر و نزدیکتر به نظر تان نمی رسد؟ ج- البته ناپود کردن این مفاسد کار مشکلی نیست و خیلی آسان است و آسان تر [صفحه ۵۲] از تمام وسائل آن است که دولت ابتداء یا بر طبق درخواست ملت سران این دسته مفسدین را حاضر و از این‌ها بازجویی کند که مقصود این دسته چیست اگر ادعای دین تازه‌ای در قرن

بیستم می نمایند مجلس مذاکره آزادانه تهیه نمایند و اشخاصی که اطلاع کافی از حقه بازی ها و دسائس و خرافات آن ها دارند از قبیل آقای عبدالحسین آیتی و آقای میرزا حسن خان نیکو و جمعی دیگر از این مطلعین را دعوت کنند تا مدلل شود که چیزی که در ادعای اینها نیست دین است و معلوم شود که غرضی به جز محو استقلال ایران و از بین بردن حکومت ملی ندارند و مواد قانون مجازات عمومی برای اشخاصی که بر علیه امنیت عمومی و استقلال مملکت و حکومت ملی قیام کنند در حق آنان تطبیق بنماید و از راه قانون مجازات عمومی که حقا بر آنان منطبق است و طبق مدارک رسمی که در دست هست به حکم محاکم صالحه از مفساد اینها جلوگیری شود: س- برای حل اختلاف متظاهرين به دیانت با متظاهرين به تجدد و آزادیخواهی مخصوصا در قسمت حقوق زنان که اهم مسائل می باشد چه نظر دارید؟ ج- نظر از خودم ندارم دیانت اسلام تکلیف این را کاملا معین کرده باید عده ای علاقمند به دین اسلام که به حقایق اسلام آشنا باشند و تابع خرافات مجعوله نباشند خواه از دولت خواه از بین افراد ملت یا از نمایندگان مجلس کاملا جدیت کنند و قانون اسلامی که برای زن مقرر می باشد تطبیق بنمایند و از مفساد آزادیخواهان دروغی که زن را بازیچه شهوات خود قرار دادند و همچنین از مداخله جهال از معممین و غیره هم به نام دیانت در امور دینی جدا جلوگیری کنند در این صورت زن در ایران ارجمندترین مقامی پیدا می کند و به حقوقی تمتع خواهد کرد سایر مسائل که موضوع اختلاف ما بین طبقات ایرانی و [صفحه ۵۳] دولت و ملت است از این قبیل است یعنی به تطبیق قانون اسلام همه حل و تصفیه می شود و وحدت ملی حقیقی ایجاد می گردد و مجالی برای بازبگرن کمونیستی و غیره باقی نمی گذارد. س- من خیلی متأسفم که افکار عالی و فرط علاقه مندی به عالم اسلام مخصوصا ایران که از جنابعالی مشهود است در همچنین روزی در یزد حبس شده و عالم اسلام و دولت و ملت ایران از این افکار استفاده نمی کند و می خواهم جسارت کرده عرض کنم که اگر شما تساهل بفرمائید در بعضی مطالب بیشتر می توانید خدمت کنید. ج- بعد از (خنده ممتد) چطور می خواهید تساهل کنم که بتوانم مثلا در تهران یا کاظمین مقر خودم باشم باید بگویم دربار شاهنشاهی دین پرور است در صورتی که سرهنگ ایادی پزشک مخصوص شاه و فتح اعظم در محاسبات دربار است فرضه من گفتم رادیو فورا تکذیب می کند در حالتی که ممکن است اعلی حضرت ابا این اشخاص را بدین صفت شناسند هنگامی که در مساجد مسلمانان با کمال علاقه مندی مشغول دعاخوانی به ذات ملوکانه بودند رادیو تهران مژده داد به مسلمانان که پزشک مخصوص شاهنشاه سرهنگ ایادی است آیا موافق انصاف و مروت است مردمی که با این علاقه مندی مشغول دعاخوانی به شاه خود هستند از طرف دربار به این فاجعه مواجه شوند تساهل چه جور می خواهید بکنم با اینکه اشخاصی که به دین اسلام احکام می بندند که از آن ها دین اسلام مبرا است درباره آن ها چه بگویم که تساهل بنامید بگویم دیندارند در صورتی که آن ها می گویند در اسلام چادر و چاخچور برای زن مقرر شده و حدیثی می خوانند که علی ابن ابی طالب (ع) قبل از محمد(ص) قرآن خوانده است اگر با این دو دسته تساهل کنم باید دین اسلام را از دست بدهم و دین اسلام عزیزتر است از اینکه عاقل آن را از دست بدهد فرضا اگر بخواهم تساهل کنم و برخلاف دین اسلام با این دو دسته بسازم خودم از دین اسلام خارج می شوم [صفحه ۵۴] و افکار اسلامی که دارم و صلاح بشر بر آن موقوف است مورد استفاده نخواهد شد من می گویم صلاح و اداره بشر موقوف به دین اسلام است و باید حقایق اسلام را ظاهر کنم همین که حقایق اسلام را ظاهر کردم ملامهای خرافی و دینداران جاهل و متجددین مفسد افراطی و درباری که به بهائیان محاط است همه بر علیه من قیام می کنند و به یزد مرا می فرستند و افکار مرا خفه می کنند چون که همه این ها حقایق اسلام را نمی دانند (والمرء عدو لما جهل) پس باید مسلمان باشم و در یزد بمانم یا کافر باشم و در تهران البته شق اول مقدم است مخصوصا که بنده در یزد فقط به مطالعه و نوشتن کتاب که در آن قوانین اسلام را شرح بدهم اشتغال دارم و چاره ای نیست غیر از آن شاید این کتاب دست افراد متفکر بیفتد و محل استفاده بشود. س- روزنامه بابا شمل در شماره ۱۳۴

نوشته است که جنابعالی بر علیه زردشتیان در یزد قیام کردید و اظهار می‌کنند که بیم آن می‌رود که حدوث فتنه و پایمال کردن حقوق اقلیت از این اقدام وجود داشته باشد و نیز روزنامه توفیق می‌نویسد شما بر ضد بهائی‌ها تهیج افکار می‌نمائید در صورتی که من به یزد آمده‌ام عکس آن را مشاهده می‌کنم و شما به تمام طوائق و ادیان و غیر ادیان مهربانی دارید و همگی را دعوت به خیر و صلاح از روی ادله کافی می‌کنید سراین تهمت در روزنامه مذکور چیست آیا می‌دانید؟

ج- این دو روزنامه از روزنامه‌های جهانی است که با علم و علما دشمن هستند (والجاهلون لاهل العلم اعداء) و لکن شنیدم خصوصیت دیگری این دو روزنامه دارند که بهائیان همیشه خلط مبحث می‌کنند هنگامی که به یزد وارد شدم و مشاهده کردم که عده‌ای از ساده لوحان در زد گول بهائیان خوردند این‌ها را هدایت نمودم و از بهائی‌گری تبری گردند و بهائیان را دعوت نمودند بپایند آزادانه هر حرف دارند بزنند و حرف ما را بشنوند تا حق از باطل مجزی گردد سران بهائیان [صفحه ۵۵] نیامدند چون حرف حسابی نداشتند بر حسب عادت دیرینه شروع به خلط مبحث نمودند و در دو روزنامه مذکور نوشتند آنچه نوشتند به منظور اینکه افکار را مشوق کنند و از راه دولت از تبلیغات اسلامی و اظهار حق جلوگیری کنند چون اسم بهائی خیلی مبتذل است نام زردشتیان را بردند که زیاد مفتضح نشوند. سؤال- از فرمایشات جنابعالی معلوم می‌شود که ضرر دسته بهائی به ایران از تمام اضرار متوجه به این مملکت شدیدتر است بناء علیه معدوم و نابود کردن این‌ها برای حفظ استقلال ایران از هر چیز واجب‌تر است لکن شما جلوگیری کردید وقتی که یک نفر مسلمان به دست بهائیان مضروب شد و مسلمانان جمع شدند که بهائیان را قتل عام کنند و محفل و مؤسسات آن‌ها را بسوزانند و از بین ببرند جلوگیری کردید و جدا آتش فتنه را خاموش کردید و حتی مجبور کردید پدر و کسان مضروب رضایت بدهند و بهائیان را به سرعت از حبس مستخلص کردید با اینکه مضروب در مریض خانه مخاطر است فعلا هم بر منبر توصیه می‌کنید که مسلمانان در مقابل تعدیات بهائیان خاموش باشند ممکن است بفرمائید علت این اقدام شما که برخلاف مصلحت ایران و اسلام به نظر می‌آید چیست خیلی جسارت کردم معذرت می‌خواهم. ج- به نظر این جانب اقدام من عین صواب و صلاح است زیرا که دین اسلام به سلاح دلیل و برهان وحس و وجدان و مصلحت فردی و نوعی بشر مسلک است و احتیاج به چوب و چماق ندارد و در غیر این صورت دفاع نباید به شمشیر متوسل بشود. بهائیان وقتی که فسادشان آشکار می‌گردد فتنه، ایجاد می‌کنند و مسلمانان را عصبانی می‌کنند که بهائیان را بزنند و بعد کمیسیون به بهائی‌ها اظهار مظلومیت بنماید و حرف نه نه من غریبم به راه می‌اندازد و به این وسیله سرپوشی روی مفسد خودشان می‌گذارند و از تبلیغات اسلامی جلوگیری می‌کنند در یزد کاملاً مفسد و خرافات آن‌ها آشکار [صفحه ۵۶] شد مسلمانان را زدند و توطئه ایجاد فتنه و آشوب کردند از این جهت لازم شد که از حدوث فتنه جلوگیری کنم پس از اینکه دو روزنامه که اشاره کردید از تهران آمد دسائل و فتنه‌انگیزی و توطئه خطرناک بهائیان آشکار گردید زیرا از یک طرف مسلمان را زدند و عموم اهالی به هیجان انداختند و تصور کردند که مسلمانان به آن‌ها هجوم خواهند کرد از طرف دیگر روزنامه‌ها را وادار کردند که اظهار بیم وهراس از حدود فتنه در یزد بنمایند برای اینکه بعدها بگویند پیش بینی حدوث فتنه نمودیم و ادعای علم غیب بنمایند به واسطه اینکه از حدود فتنه جلوگیری شد دسیسه بهائیان باطل و تبرشان به سنگ خورد و این عین صلاح ایران و اسلام است. س- معذرت می‌خواهم بهائیان و دسته و کمیسیون آن‌ها کوچکتر از این است که وقت جنابعالی را به صحبت در اطراف دسائس آن‌ها مشغول کنم اجازه می‌خواهم که از اوضاع عمومی عالم سؤال کنم ملاحظه می‌فرمائید که فساد در تمام روی زمین شیوع دارد به نظر جنابعالی راه اصلاح عالم چیست. ج- ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسب ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون سوره دوم ترجمه ظاهر شد فساد در خشکی و در دریا به سبب آنچه مردم ارتکاب نمودند (از گناهان و جنایات) خدا آن‌ها را بچشاند اندکی از آنچه کردند (به صلاح و خیر) فساد در تمام عالم منتشر شد برای آکه به افکار ناهنجار بشری عمل

کردند و قوانین اجتماعی و اقتصادی وضع نمودند و آن قوانین الهی صرف نظر کردند و محال است که این فساد به صلاح مبدل گردد مگر اینکه مردم روی به خدا بیایند و قوانین اجتماعی و اقتصادی الهی یعنی دین اسلامی معمول بر بشر بشود اروپا از سرما و گرسنگی در حال هلاکت است کمونیست‌ها می‌خواهند به وسایل تخریب و تدمیر بدبختی اروپا را زیاد کنند. کمونیست‌ها در روسیه فاقد آزادی شخصی و نوعی و نان و لباس هستند و بدبختی از [صفحه ۵۷] هر جهت به آن‌ها احاطه نموده است انگلیس‌ها زیر بار سنگین اقتصادی می‌نالند و آن بار سنگین آن‌ها را به ناتوانی و ضعف و سستی سوق می‌دهد تمام اهالی آسیا بدبخت و سرگردان هستند بدبختی نیم کره شرقی بار سنگینی است بر نیم کره غربی که اگر تدارک نشود زود است آن را هم به هلاکت اندازد و بالنتیجه تمام عالم مضمحل می‌شود برای خلاصی از هلاکت عالم چاره منحصر به فرد این است تمام قوانین امریکا و اروپا و سایر قوانین موضوعه خصوصاً قوانین اقتصادی لغو و متروک شود و قوانین اجتماعی و اقتصادی اسلامی به موقع عمل و تطبیق گذارده شود و به واسطه قوانین الهی صلاح و سعادت و مساوات و عدالت و آزادی حقیقی تمام بشر تأمین گردد و صلح عمومی بر اصول محبت و برادری که در دین اسلام مقرر است شامل روی زمین بشود. س- قوانین اسلامی که اشاره کردید در کجا ممکن است بیابیم و چرا تاکنون میان بشر شایع نشده ج- قوانین مذکوره در قرآن کریم و احادیث صحیحه موجود است و سبب عدم شیوع آن‌ها چند امر می‌باشد اول کتب فقهیه بر حسب احتیاجات قرن اول و دوم اسلام تنظیم شده و خیلی از احکام ام ولد و تدبیر و امثال آن‌ها فعلاً محل احتیاج نیستند و احکام زیادی که فعلاً محل احتیاج است مانند احکام اقتصادی و قوانین شهرداری و غیره در کتب فقه مذکور نشده و در قرآن و احادیث مانده به این واسطه کسی که به کتب فقه تنها مراجعه می‌کند احکام و قوانین محل احتیاج این عصر در آن‌ها نمی‌یابد برای نشر احکام و قوانین محل اسلامی لازم است که ترتیب و تنسیق کتب فقهیه تغییر و بر طبق احتیاجات این عصر تنظیم و تصویب شود آن وقت اهل عالم می‌فهمند که با اختراعات و اکتشافات این عصر بدون قوانین اسلامی محال است عالم اداره شود و نظم بگیرد سبب دوم این است که مسلمین بر دو قسم هستند قسمی باب اجتهاد را مسدود کرده‌اند و متابعت از چهار مجتهد صدر اسلام نموده‌اند و قسم دیگر که باب اجتهاد را مفتوح می‌دانند در فقه عملاً مقلد شده‌اند و جرأت ندارند که تغییری [صفحه ۵۸] در کتب قدما مانند صدوق و شیخ طوسی و کلینی بدهند و مخالفت با یکی از آن‌ها بنمایند و لو اینکه قرآن و سنت مخالف فتوای این‌ها باشد این قسم عملاً مقلد هستند و لو اینکه قولاً باب اجتهاد را مفتوح می‌دانند و از مرحله تقلید هم تجاوز کرده‌اند و به احتیاط رسیدند احکام اصلی را از دست دادند و به جای آن احوط این است و این احتیاط ترک نشود نوشتند و غالب ابواب فقه هم که در قدیم بوده از دست دادند و رساله‌ای عملی فقط به چند باب از ابواب عبادات و از احکام دیگر اختصاص دادند و بقیه فقط متروک نمودند امر سوم این است که عده زیادی از جهال به احکام فقه و شرایع اسلام به لباس علماء ملبس و ادعای پیشوائی دین نمودند این‌ها بلای به جان اسلام و بشریت شدند به رادیو و گرامافون می‌رسند می‌گویند حرام است و طیاره و اتومبیل به نظرشان خلاف شرع است و فیزیولوژی و فن تشریح به نظر آن‌ها مخالف دین است هر کهنه و قدیم خوب می‌دانند و لو اینکه از عادات فراعنه و قیاصره باشد و هر جدید و حدیث بد می‌دانند و لو اینکه منصوص قرآن و سنت متواتره باشد این دسته منبر و محراب اسلامی را غضب نمودند و برای علمای حقیقی راهی نمی‌دهند همان دسته مروج خرافات هستند و کمک به بهائیان و غیره بر ضد دین اسلام می‌دهند احکام و دین اسلام ما بین این دسته نمی‌یابید بیشتر این‌ها در تهران تمرکز کردند و مانع شدند از اینکه مسلمین به حقایق دین اسلام عمل کنند و بیگانگان بر احکام اسلامی اطلاع پیدا کنند به طور قطع بدانید اگر این موانع نبود عموم اهل عالم مسلمان بودند چون که دین اسلام محل احتیاج عموم بشر است. سخن به اینجا که رسید زیاد متأثر شدم و به سئوالات خود خاتمه دادم از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که بشر را هدایت کند و این موانعی که ما بین بشر و دین اسلام سد شده مرتفع

کند عین سؤال‌ها و اجوبه این‌ها است که منتشر شد. تحریرا فی ذیحجه الحرام سنه ۱۳۶۶ عبدالحسین حائری [صفحه ۵۹] (به قلم آقای آیتی) (هر کس برای خود سرزلفی گرفته است زنجیر از آن کم است که دیوانه پر شده است) حضور حضرت آیه الله آقای خالصی ادام الله ایام افاضاته معروض می‌رود در این موقع که جمعی از خیر اندیشان اجازه جنابعالی به تجدید طبع رساله مناظرات پرداخته‌اند همان مناظراتی که هیجده سال قبل در تهران بین حضرت عالی و عبدالله تحقیقی دروغی و مطلق تحقیقی [۲] از مبلغین مبرز بهائی در حضور جمعی صورت گرفت و پس از خاتمه مناظرات بر منبر رفته مطالبی در پند و نصیحت این قوم پرفضیحت بیان فرمودید و عبدالله نامبرده خواه و ناخواه اعتراف بر صحت فرمایشان جنابعالی و قصور خویش کرد و اینکه می‌شنوم آن رساله پس از آنکه ۴ مرتبه چاپ شده باز برحسب نیاز جامعه داوطلبان برای پنجمین بار با اضافاتی تجدید طبع می‌نمایند لازم می‌دانم نکاتی چند موجز و منجز برای اندماج در آن رساله عرض کنم باشد که برادران اسلامی را فایده‌ای عاید گردد و لیس ذلک علی الله بعزیز. اولاً عادت دیرینه این قوم پرلوم بر این بوده و هست که هر جا حریفی در برابر دیدند نخست به قدر امکان می‌کوشند که طرف نشوند و صحبت نکنند و حتی اگر مجلس هم منعقد شده به بهانه‌ی منحل نموده بر هم زنند تا سخن حق به گوش مردم نرسد و راه مغالطه و دروغ پردازی و استدلال غلط در دین سازی برای مجالس دیگر باز باشد ثانیاً اگر نتوانستند مجلس را برهم بزنند سعی‌شان این است که اثبات مدعا را به گردن بگیرند و حتی المقدور اثبات را برطرف محاوره تحمیل کنند و با اینکه ایشان مدعیند و قانوناً و منطقاً اثبات مدعا به عهده ایشان است مبحث را می‌پیچانند تا خود را از اثبات برکنار دارند مثلاً می‌گویند در اسلام با وجود موعود با شما همراهیم برای اینکه شما اعتراف کنید که آری من مسلمانم یا منتظر ظهور موعودم [صفحه ۶۰] به مجرد اعتراف به حقیقت اسلام فوری اثبات را به طرف شما یا بنده یا هر کس طرف است می‌گرداند و می‌گوید با کدام دلیل حقیقت اسلام یا ظهور موعود صحیح است تا شما شروع کنید به اثبات و هر دلیلی می‌آورد او خدش‌های وارد کند و مجلس را بی‌نتیجه به انتها برساند و فرار کند و نزد هم قطارانش بگوید چنین و چنان گفتم و حتی به اطراف بنویسند که فلان شخص محترم از جواب ما در ماند بحث عبدالله در آن روز از این سیستم بود و این شما بودید که در محاوره طهارت داشتید و بیخ گلویش را گرفتید و نگذاشتید مغالطه کند و این بود که درماند و تقریباً اعتراف به خطای خود کرد و هر کس دیگر بود باخته بود ولی شما بردید و لکم القدر المعلى غرض این است که اشخاصی که علم محاوره ندارند نباید به میدان این حقه بازان بروند بلکه متحیرم که اصلاً چرا مردم بدون اینکه لزومی داشته و ضرورتی ایجاد کرده باشد به مجالس ایشان می‌روند و با کمال ناشیگری مباحث ناقص را انجام می‌دهند و بای‌هائی که شب و روز مشق حقه بازی کرده و درس تبلیغ که جز حیل‌های عرقوبی و دروغ‌های شاخدار نیست فرا گرفته‌اند و فنشان همین دلیل تراشی و نقیض گوئی یعنی نقض کردن ادله و ابطال حرف حق است آن‌ها را بر خود جری می‌سازند؟! باید هر کس یک ذره غیرت و دین و ناموس دارد هر کس آبروی خود را دوست می‌دارد و نمی‌خواهد عصمت و ناموس خود را در معرض مبادله گذارد به این طایفه نزدیک نشود نه به دوستی نه به دشمنی بلکه آن‌ها را کان لم یکن و نادیده بگیرد باری به موضوع خود بازگردیم ثالثاً اگر نتوانستند مجلس را به هم زنند و نتوانستند از اثبات فرار کنند و ملزم هم شدند و مانند عبدالله مطلق اعتراف هم کردند که حرف شما صحیح است باید یقین کرد که این اعتراف مقدمه فرار است و دیگر حاضر نخواهد شد که مطلب به جایی برسد چنانکه عبدالله فرار کرد حتی کراراً دیده شده که اگر مجلس مناظره در منزل خودشان است همین که یقین کردند حریف در کمین است از فردا [صفحه ۶۱] در را می‌بندند و می‌گویند محل موقوف شد در حالتی که موقوف نشده و از آن خانه به خانه‌ی دیگری منتقل شده در این صورت نباید منتظر بود حتی خیال یا تصور کرد که این مفحم و مجاب شدگان از باطل منحرف گردند زیرا اهل تحقیق نیستند اهل دین نیستند اهل منطق نیستند بلکه دانسته پیروی از باطل می‌کنند و به زبان حال می‌گویند (نظم) باطلی گر حق کنم

منکر نگردد کس مرا ور حقی باطل کنم عالم مرا گردد مقرر چنانچه بنده گمان می کردم بعد از سه جلد کشف الحیل و چهار جلد فلسفه‌ی نیکو و دو جلد ایقاظ و یک جلد کتاب صبحی که از مطلعین داخلی تألیف و طبع شده و کتاب‌هایی مانند بز بگير و دزد بگير از شیراز و چهار شب جمعه از تهران و بابی‌ها چه می گویند از قم که این‌ها هم اگر چه از طرف خارجین از حوزه در این سال‌های اخیر نشر شده باز در کمال درستی و متانت است و با ادله‌ی کافی بطلان بهائیت ثابت شده می‌گفتم دیگر شوقی افندی و دستیارانش که اعضای محفل روحانی یا شیطنی تهرانند پس از آن همه رسوائی خجالت می‌کشند حرف‌های پنجاه سال قبل را تکرار کنند و دروغ‌های دوره میرزا عباس را که هر یک از آن دروغ‌ها به کمال وضوح گوشزد مردم شده و از قلم و زبان جمعی از اعمده و اساتین و مبلغین خودشان سر زده تجدید نمایند و بنابراین یا ساکت خواهند شد یا اقلارنگی تازه به کار می‌برند ولی متأسفانه می‌بینم عین آن دروغ‌های شاخدار را با شاخ و برگی پژمرده‌تر و رکیک‌تر تکرار کرده‌اند چنانکه در سال گذشته که به تهران آمدم و حضرت عالی هم در تهران تشریف داشتید مجله‌ای به دستم رسید به نام آهنگ بدیع شماره اول و بالاخره پس از مطالعه شرحی در معرض آن با ادله‌ی کذابیت ایشان به قلم بنده و مشروح‌های به قلم آقای نیکو در روزنامه شریفه آئین اسلام که خدایش پایدار دارد درج شد حتی اشعاری در انتقاد از اسم آهنگ بدیع با مفهومی نازیبا از قریحه یکی از شعرای تهران در غیر آئین اسلام نشر شد و از آن پس دیگر اثری از آهنگ بدیع دیده نشد و اگر چه [صفحه ۶۲] به طور حتم نمی‌دانم ولی احتمالاً شماره اولش به دوم نرسید تا اینکه امسال تهران رفتم باز دیدم مجله‌ای به نام اخبار امری نشر نشده با همان آسمان و ریسمان‌ها و دانسته شد اخبار امری جانشین آهنگ بدیع است که اولین شماره‌اش یکی از بهائیان برگشته برایم آورد و او کسی است که تا این ساعت جزو اعضای محفل است... و رابطه را قطع نکرده برای مصلحتی باز در یزد می‌بینم شماره پنجم اخبار امری در دست مردم است و این دفعه بی‌باکانه به مسلمین هم داده‌اند چون مردم بی‌خبرند و کم سواد ممکن است از هزار دروغ یکی را صدق پندارند و همان یکی بس است برای تزلزل جوانان بی‌تجربه و بلهوس این است که نمی‌دانم با این قوم لجوج عنود چه باید کرد قومی که نام صلح عمومی و وحدت بشر را ننگین کرده‌اند زیرا به نام صلح جنگ و فساد ایجاد می‌کنند و به عنوان وحدت بشر اختلاف و دوئیت می‌اندازند و به اسم انسان دوستی دشمنی با بشر می‌کنند دانسته یا ندانسته و به دستاویز حدیث و آیه با قرآن و اسلام و پیشوایان دین خصومتی می‌کنند که هیچ ملحد زندیقی نکرده در دنیای امروز شرک را به جای توحید ترویج می‌نمایند و یک بشر محدود را که در حیاتش از زندان نالیده و بسمی المسجون گفته خدا می‌دانند و جل ذکره و عز اسمه که خاص ذات الهی است در حق او می‌نویسند باری عجالتاً در نظر دارم به اجازه حضرت عالی از این شماره اخبار امری حلاجی کاملی بکنم و چون در طی رساله مناظرات حضرت عالی روا ندارم جسارت کنم و میدان هم وسعتی ندارد فقط یکی دو موضوع از ترهات آن مجله را برای نمونه تقدیم و بقیه را در نشر جداگانه به نام (طلسم باطل السحر) انشاء الله منتشر می‌سازم اینک اخبار امری بطوری که عین مجله را ملاحظه فرمودید چنین آغاز سخن پراکنی کرده است. صفحه اول بی‌شماره است - می‌گوید - فقط برای احبا است (سمت چپ صفحه) اکلیل اعمال و منتهی آرزو و آمال و مغناطیس تایید رب متعال انجام این فریضه [صفحه ۶۳] اولیه و ایفای این وظیفه مقدسه و تنفیذ این نقشه بدیعه در میعاد و میقات معین است... حضرت ولی امرالله. این براعت استهلال یا برائت استحلل بود که نمی‌دانم به سلیقه خود آقازاده تنظیم شده یا به مهارت مریدان آقا و مدیران مجله؟! اگر خود آقا که گوینده این کلمات و مراد قوم است در زیر کلمات خود نوشته است (حضرت ولی امر الله) حقیقتاً این مراد خیلی خر است و اگر مریدان این طور تنظیم کرده‌اند منصب خیریت به ایشان می‌رسد! ببخشید مقصود توهین نیست زیرا در فارسی خر به معنی بزرگ است خرگوش یعنی بزرگ گوش خرچنگ یعنی بزرگ جنگ خرهمره یعنی بزرگ مهر خرگاه یعنی تخت بزرگ پس خر در همه جا الاغ نیست بلکه بسیار جاها به معنی بزرگ است منتهی بعضی

بزرگان را نمی توان خر گفت ولی بعضی را می توان چنانکه می گویند یکی پرسید آیا مرید خر تر است یا مراد گفتند اگر ارادت و گفتار مریدان را با ورد و ارد مراد و الا مرید حالا بحث لفظی را به کنار می گذاریم و به معنی می پردازیم آیا معنی سه نقطه مطلع چیست و آیا مقصود از ابتداء به ساکن کدام است؟ آیا این جملات بی سروته چه معنی می دهد؟ وغرض از این الفاظ مترادفه سرد و خنک چیست و سه نقطه آخر چه معنی دارد؟ شما خوانندگان که قطعا اگر هزار بار تکرار کنید عاقبت معنی و مفهوم آن را نمی یابید زیرا آشنا نیستید و این از معجزات کلمات حضرت آقا است که احدی نفهمد می خواست چه بگوید یادش بخیر یک سیاح انگلیسی که عربی و فارسی خوب می دانست در بیروت آمد به محفل بهائیان آن ها هم هر پیر و استادی داشتند به خرج دادند گاهی لوح عربی بلغور کردند گاهی فارسی مضمضه کردند گاهی ترکی استفراغ نمودند هی خواندند وهی سیاح شنید و خندید و سرتکان داد و گاهی هم وردی گودی تحویل داد تا خواست برود پرسیدند مستر از این کلمات چه فهمیدند؟ گفت: حقیقت معجزه است همه گوش ها تیز کردند یک دفعه گفت زیرا ما [صفحه ۶۴] هرگز ندیده ایم آدمی که در آن واحد هم اسهال داشته باشد هم قیض اما این بهاء الله شما این دو حال متضاد را داشته که در لفظ به اسهال مبتلا بوده و در معنی قیض و این بزرگترین معجزه ایشان است که یک دفعه رنگ از روی محفلیان پرید و همه بور شدند و سیاح عبارت دیگری هم گفت که چون رکیک تر است به نقل قوم هم تکرار نمی کنم باری مقصود ارسال مثال بود نه جسارت به آن جمال اکنون اگر از لفظ و معنی خاصیت بیان جمال قدم در کلمات آقا شوقی ربانی باشد جای دوری نرفته بابه اقتدای عدفی فی الکریم آری مراد اصلی گوینده در این کلمات بر نگارنده معلوم است و انشاء الله در طلسم باطل السحر شرح داده خواهد شد منتهی این کلمات آن معنی را در بر ندارد و باید گفت المعنی فی بطن الشاعر - بعد از این براءت یا تناقض یا سخنان خرابه چنین آغاز می شود که اولاً - می نویسد اخبار امری سپس نشریه محفل روحانی ملی بهائیان ایران آن گاه تاریخ از ماه های نوزده گانه می - نویسد شهر الاسماء شهر العزه (ماههای هشتم و نهم نوزده روزه) ۱۰۴ یعنی یکصد و چهارمین سال از فتنه باب همان نقطه فسادى که صریحا وعده داده بود که سر صد سال (مائه اولی) امرش عالمگیر می شود و اکنون چهار سال هم علاوه شد و امرش از توی همان پستو که بوده قدم بیرون نگذاشته و شوقی خیال دارد پنجاه سال دیگر هم اگر عمرش وفا کرد به این وعد و نویدها که قسمتی از این در همین اخبار امری به نظر تان خواهد رسید این گوسفندان بی فکر را نگاه دارد تا خدای حقیقی چه خواهد شماره پنجم (باز اخبار امری می گوید - قسمت آثار مبارکه شهر یور ۱۳۲۶ اول صورت توقیع صنیع مبارک (!) مورخ دوم شهر الکلمات سنه ۱۰۴ که در جواب عرائض این محفل صادر وطی جزوه ی علی حده نیز قبلا منتشر گردیده است) خوب دقت کنید که محفل کلمات زیر را به عنوان توقیع شوقی افندی معرفی کرد یا عنوان قسمت آثار مبارکه (شوقی می گوید) تهران محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران [صفحه ۶۵] شید الله ارکانه!! نامه های عدیده آن امنای رحمن مورخه ۱۴ شهر العلم و ۱۵ شهر القدره و ۵ و ۱۳ شهر المسائل و ۳ و ۱۹ شهر الشرف و اول و ۱۱ و ۱۵ شهر السلطان و ۲ و ۹ و ۴ شهر الیهام و ۳ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۱ و ۱۰ شهر العلاسنه ۱۰۳ و اول و ۹ و ۱۰ شهر البهائم و ۱۱ و ۱۵ شهر الجلال و ۱۱ و ۱۴ و ۱۶ شهر الجمال و ۲ و ۸ و ۱۷ و ۱۸ شهر العظمه و ۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۷ شهر النور سنه ۱۰۴ (۳۳ نامه است در مدت ۱۲ ماه) به ساخت مقدس مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه واصل و بلحاظ اطهر فائز: متوجه شدید چه شد؟ شوقی افندی خودش به خودش گفت ساحت مقدس مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه؛ چنانکه در براءت استهلال هم زیر کلمات مبهم بی معنی خودش نوشت (حضرت ولی امر الله) از اخبار امری این طور مستفاد می شود حالا - مقصد این بوده یا نبوده به ما مربوط نیست ما عباراتی را که روی کاغذ آمده می بینیم و ناچار وقتی که این طور شد باید بگوئیم یا شوقی افندی خیلی بزرگ است (همان بزرگی که گفتیم) یا این بزرگی به مجفل می رسد سبحان الله که هوی و هوس چه طور چشم انسان را کور می کند که حتی از فرط عجله و شتاب مجال تعمق و فکر را از انسان می گیرد

که اقلا عبارتی که روی صفحه می آید و لو باطن آن پر از فساد و دروغ است ظاهرش را از عیوب به این رسوائی بپیرایند! آیا از چنین مردم (بزرگ) ما چه توقع داریم باز شما مردم شما مسلمانان بروید و بگوئید رفتیم ببینیم چه می گویند؟ رفتیم تماشا کنیم! باری بعد از آنکه این ماه‌های نوزده روزه را که باب اسامی آن را با دعای سحر ماه مبارک اسلامی تطبیق کرده یعنی نتوانسته اسمائی از خود اختراع کند و همان اسماء دعای سحر را دزدیده و بر روی ماه‌های جعلی بی‌مزه خود نهاده به طوری که در بالا دیدید در اخبار امری بدون لزوم تکرار شد تازه می‌رسیم به اصل مطلب که به تقلید بهاء که به میرزا آقاخان کچل کاشی مشهور به خادم الله می‌گفت بنویس - فرمودند اینجا هم شوقی که از بزرگی بهاء دوم است به نورالدین زین که بزرگ پنجم است می‌گوید بنویس [صفحه ۶۶] و او هم می‌نویسد که - فرمودند بنویس اوراق و کتب و سواد خلاصه مذاکرات و راپورت‌های (کذا) مختلفه متعدده و سوادنامه‌های آن محفل مقدس که به ضمیمه متتابعاً مترادفاً عبارت را تماشا کنید.

به ضمیمه متتابعاً مترادفاً - در این شهر اخیراً ارسال ارض اقدس نموده‌اند کل سالما و اصل با وجود ازدیاد مشاغل و غوائل به کمال دقت مطالعه گردید علت تأخیر در جواب اشتغال و انهماک در مسائل دقیقه عدیده وقضایای خطیره متنوعه و مخابرات و مراسلات مستمره متزایده با افراد جامعه ... و تا آنجا که افکار لیلا و نهارا - در حل قضایای مهمه بین‌المللی!!! ای نفرین بر جان تو ای پیغمبر رقاص که به قول خودت که قلمداد کرده‌ای بعد از آنکه سی و سه نامه محفل در مدت ۱۲ ماه بیانی که نه ماه آدم‌ها است از گوسفندان تهران به تو رسیده یک جواب می‌نویسی و این یک جواب (مسائل دقیقه است و قضایای خطیره است و مراسلات مستمره است و حتی قضایای مهمه بین‌المللی است!! ای لعنت بر دروغ و دروغگو اگر همه مردم ندانند آواره دیروز و آیتی امروز نیکو می‌داند که شوقی جز با تهران و محفل خرابه آن هیچ نقطه دیگر مکاتبه مستقیم ندارد شاید یکی دو نامه هم به امریکا بده پازده نفر پیره‌زن یا دختران پیر شده مأیوس و یکی دو نامه هم به لندن برای چهارده نفری که من به چشم دیده‌ام که احبای بریتانیای کبیر را همین ۱۴ زن و مرد پیر اکپیر تشکیل می‌دهند بنویسد حالا فرض کنیم در سال ۱۲ نامه بنویسد و الله بسیار روزها من در یک روز ۱۲ نامه نوشته‌ام بلکه سی و چهل هم شده در سن هشتاد و به کلاس درس هم رفته‌ام کارهای زندگی هم رواج داده چند صفحه هم از تألیفات خودم مانند تفسیر نبی و تاریخ یزد و ترجمه العقل الباطن و فرهنگ و روش نگارش و تاریخ فلاسفه و سایر مؤلفاتم و آن روز که مجله می‌دادم چند صفحه از نمکدان تحریر و تنظیم کرده‌ام و حاضر مطالب آن‌ها را با مطالب این آقای بزرگ در میدان مسابقه بگذارم تا دنیا تصدیق کند که هرگز چنین هفوه و لغزش [صفحه ۶۷] زشت مهوع و چنین تناقض گوئی پلید از خامه‌ام سر نزده و با وجود این هیچ گاه شکوه از کثرت مشاغل نکرده و ادعای حل قضایای بین‌المللی!! نموده‌ام زیرا در اندیشه حقه بازی و دروغ پردازی و فریب دادن یک مشت زن و مرد یهودی و زردشتیت و مسلمان بدتر از یهودی نبوده‌ام اما شوقی که این دروغ‌ها را منظم می‌کند برای این است که می‌بیند از این دروغ‌ها بهره برده راستی کرارا با آقای نیکو با هم گفته‌ایم شوقی تقصیرش به قدر مریدانش بزرگ نیست زیرا بشری که پررو شد و پول و پارتی و پلو مفت می‌خواهد مانند شوقی که می‌بیند این‌ها را دو دستی به او می‌دهند با بعضی چیزهای زیر جلی و نگفتنی چرا یکی دو ساعت صرف دروغ پردازی نکند؟ آری همین دروغ‌ها با آن عنقریب‌های عن فریب را گوسفندان صددر صد صدق می‌پندارند زیرا از خانه خودشان هم خبر ندارند تا چه رسد از دنیا ویژه عکا و حیفا که دنیای بهائیت است ولی چیزی که در آنجا نیست بهائی است و این حرف‌ها همه مخصوص ایران است و ریشه‌هایش تهران که هر وقت از تهران ریشه کن شود دیگر در دنیا خبری نیست باری اگر اهل بهاء خبر داشتند که این همه ناله مشاغل دروغ است و شوقی جز عیش و کیف چه در حیا و چه در آنترلاکن سویس کار دیگری ندارد و همین نامه‌ها هم آن پیرمرد لات گرسنه که نامش نورالدین زین است پس از پنجاه سال مشق لوح نویسی زیر دست عباس افندی اینک برای

شوقی می نویسد و مشاغل مهمه ولی امرالله و ان امرالله کان مفعولا- همین امضای مبهم است باشین نکره که می گوید بندهی آستانش شوقی (استان که معلوم نیست!) باری من چه گویم یک رگم هوشیار نیست (ولی باز هم از شوقی هشیار تر است) چشم باز و گوش باز و این عما حیرتم از چشم بندی خدا لهما قلوب لایفقهون بها و لهما آذان لایسمعون بها و لهما اعین لایبصرون بها- ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهما عذاب عظیم در انجیل می فرماید عاصی خجالت نمی شناسد راستی هم همین طور است [صفحه ۶۸] انهماک نه انهماکی که شوقی به مشاغل نسبت داده بلکه انهماک در شهوات که خاص ذات عدیم البرکات ایشان است و استغراق در دریای کفر و زندقه چنان حیا را از رو می برد که بی خجالت هر چه دلش می خواهد می گوید و بساز هر کس می خواهد می رقصد سابق در تاریکی و حالا دیگر در روشنائی می رقصد پس چه نیکو گفته شاعر عرب فلان رتب بنقصی ان رقصی علی مقدار ایقاع الزمان سخن به درازا کشید و هنوز کلمه ئی از آنچه منظور بود مسطور نگشت پس اجازه بفرمائید در اینجا به همین چند سطر و صفحه که مقدمه بیش نیست قناعت کرده به فهرست مطالبی که در بیست و یک صفحه اخبار امری است و ما فقط یک صفحه آن را شرح دادیم سخن را به پایان رسانیم وان شاءالله توضیح از بیست صفحه دیگر را که در این فهرست اشاره می شود بنشره ی (طلسم باطل السحر) تخصیص داده به خواست خدا به زودی آن را به برادران اسلامی اهداء کنیم. ۱- عبارات شگفت انگیز صفحه ۲-۲ راجع به جزوه فیضی و اشراق خاوری ۳- طردد و تکفیر ۴- مهاجرت و تقویم مهاجرت خواند نیست ۵- راجع به معاملات ۶- اشتراک مجله اخبار امری ۷- وحدت بهائی ۸- نقشه چهار ساله بی لطف نیست ۹- ترقی نسوان ۱۰- کوک و کلکهای که در تکثیر آمار به کار رفته ۱۱- اخبار امری خارج ایران خواندنی است ۱۲- فوجیتای ژاپنی خیلی خنده دار است ۱۳- گرسنگی احباب آلمان یا لزوم پول برای آنان ۱۴- اخبار جزایر بریتانیا که خیلی آبدار است ۱۵- دروغ های واضح نسبت به کشورها و شهرهای که اسامی آن را بلد شده اند ۱۶- پایان سخنان منتقد و السلام. المجاهد لله و فی الله و فی سبیل الله - عبدالحسین آیتی

پاورقی

[۱] به مقاله آقای آیتی مراجعه شود.

[۲] شنیده ام و العهده علی الراوی که عبدالله مناظره همان عبدالله مطلق مبلغ مشهور بوده به نام عوضی (تحقیقی) خود را شناساند و او پس از یک سال تقریبا روحش به شاخسار بهشت عباس افندی پرید!!.

www.BahatismIran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

info@bahatismiran.com

info@bahatismiran.net

bahatismiran@gmail.com

bahatism1@yahoo.com

